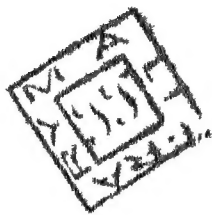


شایسته
میرزا

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PI 1121



۱۱۲۱

جلد
ہفتم روشنی صفحہ
در ذکر احوال خاقان سعید طاہر
حسین میرزا می باستان
امجا و او در دار الحکومت
مبئی حاکم کزید

1921/11/21

التون
میرزا

جلد نهم از کتاب روضه الصفا و هو الغریز

بسم الله الرحمن الرحیم و بیستین

حصول سعادت دارین حمد پروردگار است که ابرالبشر از قبضه خاک تیره میا فرید و تلج و تلج با تبحر خلافت بر سر قوس بجاویش نهاد و انی جاعل فی الارض خلیفه
و خلعت باطلعت علم آدم الاسماء کلها پیشانی و بر سر ریخت المادی نشانی و وصول کرامت کونین شکر واجب الوجود است که از محض حکمت استقامت حال
عباد را در اطراف و کائنات آفاق برافتن سیاست بعضی از اولاد نامدار دوزی الاقناده ارشش منوط و مربوط گردانید آراستگی غزای غنای فرمان بخاطر
انگیختن او لوالعصرم صاحب قدرت شاد و شادمانی پادشاهی است که ملک و ملکوت جمیع مگوغات و حیثه تصرفات و دست و نمایش و بیانی
و فائز تواریخ پادشاهان و در بخت شکر صاحب الجود و بیست که از ملا و اعلا و اسیط غریب یک نوال است از خان فضل مستنان او بیانی تو حیدر و شکر
خدای درون سدا پرده غیبی و تحف صلوات طلیات زاکیات و هدایای تعلیمات و اقیات بروح مطهر و مروت منور و منبع روز محشر و صاحب
حوض کوثر آنکه صیت جلالتش کسری و دیوان کسری و قیصر انداخت سر پادشاهان کردن خزان بدرگاه او بر زمین نیاز و بر روان آل و
صاحب و عترت و حباب و بادلی یوم اماند اما بعد چنین گوید فقیر خیر شیر تقصیر محمد بن خادشاه که چون علت غائی جمیع این ادواتی ذکر حساب
قوالی است که این بنده غیاث الدین خنده میر ملک سایه فضل و کافرا بایا عمو و خصوصاً برهون کرم و احسان او دیند خواست که این کتاب را بسین سلف و
ارباب تواریخ عالی انتما تاریخ ساز و بنا بر آن در مجلدات سابقه احوال آفرینش عالم و آدم و خلقت جان بن جان و ذکر سبب علیهم السلام من الله الملك
المسان و خلفای ایشان و حوادث پادشاهان نامدار دوزی الاقناده که پیش از نبوت حضرت فاطمه الانبیا علیه احوال الصلوات بوده اند و ذکر ابتداء خلقت
نوح حضرت ختمی نبی صلی الله علیه و آله و آله انتما بی وفات او و ذکر خلفای داشتین و آئمه اثنی عشر علیهم الرضوان و ملوک و سلاطین که بعد از نبوت ظاهر شدند
و بیان حکامی عالی مقدار که بقوت حکمت عالم ابدان را معمور و آبادان داشته اند و وارث مندرج نمود اکنون بعد از تمام مجلدات سابقه با شایسته
حضرت عالی مرتبت کیوان رفعت شتری طلعت خورشید منزلت صاحب قلم و شمیر امیر علیه السلام تقالی طلال جلال علی رؤس الصغیر و الکبیر و ذکر
بعضی وقایع و حوادث و سوانح همت از انبیا تولد و جلوس بر سر سلطنت و غزوات و اگر حالات حضرت صاحب قرائی که من سبب پرورده
خوان نوال دیم انعی حضرت خاقان صغیر نظر لوالی و انبیا از سلطان حسین میرزا خلد الله ملک و رفع اعلام و ولته درین مجلد بنوک خامه مشکین شامه و حسن تحریر
آدم حکم المامور سعد و شروع در آن باب نموده شد امید واری حضرت احدیت جل ذکره آن است که توفیق رفیق گرداند تا مثل اقسام سابقه این قسم را

[illegible]

درین مجلس چنگر شد و کمرهای پیر و پسر کرد و اتفاق افتاد که بالاخره صورت صلح روی نمود و بدین زمان میرزا بکویت مملکت لاج و توابع آن که آنرا آب مرغان
شد بعد از آن طریق محال شد و تا در ساجده سی و عشر و شصت خاقان منصور بجزم زرم ابو الفتح خان مجتهدی که بر مملکت ما و در آن شهر تبار یافته و از در سلطنت
بر آن حضرت فرمود و بعد از وصول بتبرکات الهی بکشتی برآید و بر سر کشتی عارض ذات آن پسر کشته در آخر روز یازدهم و سی و سه سال پندگور بریاصل خان انتقال نمود
و آنحضرت نزدیک هفتاد سال در دارالملک اقامت داشت و بدین استقلال در خراسان و طاجیکستان و قندهار و بدخشان و مازندران رایت دولت و اقبال می داشت
الحال بر فراشت و خواجه عبداللطیف و خواجه شمس الدین محمد و ارید و خواجه جمال الدین مغانی و خواجه سیف الدین مظفر شایانکار و برادرش خواجه
غیاث الدین منصور و خواجه حسن الدین حسین و خواجه نظام الدین و خواجه قوام الدین و نظام الملک خوانی و خواجه عماد الاسلام و خواجه فضل
الدین کرمانی و برادرش خواجه امیرالدین محمود و خواجه علاء الدین میکانی و خواجه جمال الدین عبداللہ و خواجه نعمت الدین سیح و سید زین العابدین و
خواجه حلال الدین قاسم در ملک و درای خاقان منصور مظفر را منتظم بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی و مولانا قطب الدین محمد خوانی و خواجه کمال الدین حسین
کذکی و سید شمس الدین محمد خوانی و خواجه غیاث الدین علاء الدین کیانی و خواجه شهاب الدین عبداللہ و ارید و خواجه قاضی برهان الدین محمودی
و میرک جلال الدین قائم ولد مولانا شمس الدین محمدی و غیاث الدین محمد شمدی و مولانا شمس الدین حبیب جلال و خواجه شهاب الدین اسحق خوانی
و امیر کمال الدین حسین طوسی و امیر محمد الدین و سلطان ابراهیم امینی بنوب و رجب صددت آنحضرت صعود نمود و چون مجلس از سر سروده خاقان
منصور بکشتی برآید و در میان بصبوب تفصیل کلیات و قایع و اسرار یافت و منه الامانه و التوفیق در بیان شمه از علو نسب
خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آنحضرت ششمین مرتبت از کرامت نعم و عطایم الله که حضرت
ایزد و غر و علایق از سلطان عظام را بدان خصائص تجسید نعمت علو نسب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است تا علی هذا دست می
آید و این اعیان عرب عجم محافظت و تحت نسب می نموده اند و بعظم و شان و همو مکان آبا و اجداد مغاخر و مباهی بوده و بشایه شهباه خاقان منصور هم از
جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دو دمان سلطان صاحب قرآن و نقاد و خاقان کورستان بود زیرا که والدینش از باده اطوار آن خسرو و مکار سلطان
غیاث الدین منصور بن امیرزاده باقر ابن میرزا عمر شیخ بهادر ابن امیر تیمور کورکان است و والد سلطان غیاث الدین منصور قتل سلطان بیکم بنت امیرزاده علی
بن میرزا اسکندر بود و از قوم امیرکلی ای که بته و سطر به حکیم خان میرسد و مادرش سلطان بیکم بی بی فاطمه بنت امیرکلی و بن حنظل بن سودون بن مات
کلیکان بن تونمن بن سیتی خان و والد علی قتی خان فاطمه قتل خانم بود بنت اقمیور خان که از اولاد و کیک خان است و مادر علی قتی خانم سکنه خانم بود که اول
تیمی و بنی سکنه و بنی دختی و دختر قد و السالکین شیخ شمس الدین محمد سکنه بن آن جناب و له شیخ محمد الواحد و او پسر خواجه عبداللہ امی است و
او خلف صدق و مقرب حضرت باری خواجه عبداللہ صامی قدس سره الغریب است و مادرش کیکا خاقان منصور فیروزه بیکم بنت امیرزاده سلطان ابن امیر میرکلی
بن امیر موسی که از قوم ناخون بود و امیرزاده سلطان حسین پسر محمد علیا قایم است بنت میرزا امیر تیمور شاه و مادر علی قتی بیکم که مادر قتی سلطان بود بنت سیرغیش خان
بن دشتی خان بن قید و خان بن اوکلی قاتی قاتی بود کس بنو چینی نسب در عالم ولادت با سعادت خاقان بعد منصور و مولانا الحاکم سینه اشنی و ابوعین
شامیه و میان شرق و شمال در سلطنت برات نزد یک بریل توکی و سدراتی که بدو نماند اشتها در و اتفاق افتاد و شش و آقا بدو شش اجماع و انوار که الکب
افزودش تمامی ریح مکنون را اضافت و نصارت داد و ماه فیزیون بر تو جمال جهان آرائی دید دیگر از خورشید قباس نور کو فرخنده من لتری صافی حمیه از فروغ
بهجت افزایش به و کردید سرمایه سعادت جاودان و رت آورد و هنوز آن خواجه اقبال کاسه ناری از نسیم بهایی صبی تمام شکفته بود که شامع فرمان فرمای از
احوال و اقوال بشام جان میرسد و هنوز آن بازه نهال جویبار امید واری از لوامع الزوائد و ناسر کشیده بود که دلائل آثار جلالت بخش کشور کشای از حرکات
و سکانش ظاهر و بویه امیکردید همانم که کل بر فرد و ذبایغ شود بوی و عطر بخش دماغ همانم که نمایانتر قیچر کند زرب را و شش را و نور مهر خاقان
منصور در ایام رضاع و ادال تلفولیت در ممد رعایت و حوریت الدین خوش اوقات حبه ساعات بخندد و بر جبهه بزرگتر میشد اوقات جاه و حلال و علایق
سعادت و اقبال از اوقات افعال و واردات اقوال ظاهر میکرد و بدو اکیاست که به فرست و چیز بن آن آفتاب طلعت میگردید میگردید که غریب
بواج کمال ترقی نوابه و بر کس از اصحاب و اس که بنور بلیست اخلاق حمیده و خورشید بلیست نمایانده میفرمود و حال مسکن را نیک که علی اسیر حال
مقتضای ادب ابائی احوال بر روی زکار نخواهد که از آن نشان ضرب باعلاست و رجب و نور پیه است در بیان بعضی از احوال خاقان منصور و
ابام جوانی و مشرف شدن آنحضرت ببلانیت میرزا سحر در عین کمالی چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور گذشته
و سید و ابوعین شامیه سلطان غیاث الدین منصور میبود و درگاه ملک غدر کتب و چون چهارده مراسل از زنه کافی طی نموده از زبان با تقابل
منصور بن سلطان شامیه نمود این چهارده سال از عین بلانیت از علوم کرمین قان فاشین وقت با ایست و وقت بیهوش و کار ساز نیست آنحضرت

[illegible]

نور محمد احوال سلطان حسین میرزا سی باغیچہ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جلال پوشت که میرزا انانک بیگ و نه سلطان ابوسعید میرزا ساجیانید و تا خنده و شعله پریشانی در خرم جمعیت موطنان اولایت انداخته استماع این خبر صرصر قد خان و لاکه در
 ابراز آمده و رایت ظفر از خنده استقلال نبال اقبال اختلاف بصورت بر نصبت فرمود و چون بند چرخ از فزول بهایون رشک افزای سپهر نفس شد بوضع بر پوشت که اجدادی است
 در از فزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته غم سراسیمه گردانید خاقان منصور بر سرعت برجه قمار تر بهان جبرانند با و از آب کشیده متوجه مرگشت میرزا انانک بیگ
 سماع و نایب مشاورت آن حضرت در حیرت قدرت خود ندیده بسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید بد و نیت بر خیزند یا ندانند غمان منصوب فرار گردانیدند هنوز خبر و خوش خبر
 نموده سارکان بکند از ده جاده دیگر نیند و خاقان منصور در غایت شجاعت و کارانی بر او بدین رستان در خارج قشلاق ایاحت و اکثر اوقات نخبه ساعات بایستیر بلاد و ترغیب
 و نیت امور سلطانی و تربیت سالکان کاک پهلوانی مصروف ساخت و در آمدن قبه الاسلام بلخ بخت میرزا سلطان محمود و بعضی از وقایع که حضرت
 خاقان نیز در قشلاق و می نمود از ریاض کلا و صفات ساقیه شایع این خبر بشام جان مطالعه کنندگان رسید که در آن دکانک میرزا یاد کا محمد ثانیاید و میرزا یک نیکو کننده و می بخیر
 او و بجهت اتفاق میرزا سلطان محمود و از ابامویه به بود و فتح بخراشین نایب است که در این میخول سلطان علی کجیک که بجهت فرمان خاقان منصور در آن مکره بودند و خبره بسیار جمع گردانید و با سلطان محمود و میرزا
 انانک صرصر فرمود و چند کاه از این جلاوت و مردانکی بطور رسانیدند و در این اثنا محمد کپور دیده و تربیت کرد سلطان محمود و میرزا بود و ولایت بخت و نایب طالع از آن شانزده جلد شد و در کاه خاقان
 منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ رعایت خبر و اندر فراخت با انواع استطلاع خصاص یافت اما از سواران بلخ سلطان علی کجیک که بجهت نفس ظلمانی تابع و مساعدش طانی شده قدم در طایق
 خدر و مکر نهاد و با طهارت و داری میرزا سلطان محمود و مبارک نموده و دروازه خواجگاشه را بر روی سپاه شانزده کشت و لاجرم میرزا سلطان محمود و فتح بلخ کشیده و میخول را و کشید که در مصحوب و کاه
 که از جمله معتقدش بود بکتاب سر قدر و از نو و مکره کاه در قشلاق ایاه مایل به سمت خاقان علی جاشد و موقوف تربیت میرزا سلطان محمود و در بر طایق ایاه ده نیت میرزا غلام غایت بصورت و نطقان
 بر که باشد و بهای سرگیت خبرش نتوان بر و بخیر و می کشش از بلای اتفاقا که خاقان منصور و شب اول صبحی بر و بچین شمشیر و جمعی از اهل خلاص و نهای ابراهیم خصاص از بر
 جای سخن در پیوستند و این نشان صورت عین که قاری میرزا سلطان محمود و بطور و در طهارت ملال فرموده و با وقت امیر نظام الدین طلیش نیت مجلس و فاجعه قوالت فرمودند و دهان لحظه میخول و
 یاد کار بر بار کردند و از رسیدن از آن اتفاق خصاص از بر و نظم متعجب شدند و در آن نشان امیر مبارک الدین علی یک نایب شمشیر مقدس نامزد گشت و نصبت توجه یافت و در سیاست سلطان
 بر و جنات احوال محمد عین و عید العادسی که در عمل شراست با نیا بوده و تا وقت و در او ایل حوت سماع جلال رسید که فوجی از امیر سلطان محمود و میرزا ابیاری ایاریه جلاوت انتظار بر می ایستاد
 ابیاریه غایت تاخته اند و بر امیر محمد بر لات و امیر ظفر بر لاس و امیر کریم غالب کشته ایشان را سیر بر خیزند و گردانید و از این باران آتش غضب خاقان طلیش نشان یافت و غم و قبال سلطان محمود و میرزا
 جزم کرد و چنان بکرا بطرف ایت غایت یافت و در بیان نصبت رایت نصرت ایت بجانب ششم و وقوع مقابله و مقاتله در موضع حکیم چون خبر و
 خاوری پا تزد و در جلاوت منزل حوت قطع کرده امیر از فصلین دست و از جو شت و در پیچ و در پیچ امیر سلطان محمود و در پیچ و در پیچ امیر سلطان محمود و در پیچ و در پیچ امیر سلطان محمود و در پیچ و در پیچ
 ابیاریه از سلطان حسین میرزا ابیاریه لیکر ظفر از غم رزم در تلاطم آمده و از راه مبارک صنان اقبال و دولت بهمان از یورت قشلاق بکجاریه غایت نصبت کرده و در وقتی که
 بلال عید نکشت نمایان بکشت امیر سلطان محمود و در آن تمام صبح انجام بر او ابیاریه صیام قیام و اقدام نمود و در روز بلوا از خرم و سور و سیم
 جیش و سرور پر خشت انجا با سبایم و درم نور دیده و رزم اعدای دولت و جمیع عالی نیت کشت مقارن نصبت سپاه و در خورش و سماع با سلطان محمود و در نهایت امار حسین و از ابیاریه نایب و
 کسا کشید و چرخ لعل سیکر لاله بر آید و سبایم از سبزه مبو طاکر دانید سلطان بیج رایت اوخت از لاله علم کل خشت افواج سپاه و سبزه کل شد تا در مسیر کا بلیل چون نایب
 از فزول بهایون طهارت و غم از سپهر بخت یافت قاضی علی که در او ایل جلوس بیایون برسم رسالت از ز و امیر جن یک بر کاه خاقان عالی جا آمده بود و در وقت استیلا می میرزا یاد کا محمد
 رحبت نموده گشت و بیکر شرف ملازمت در یافت و مکتوب با و شاه از دیبا بیان مشتمل بر سخنان محبت نشان بوقف عرض رسانید و بهایون الطاف خسروانه مبارکشت و از انجا معاود
 کرده علام منصوره غلام از پنجه و مدبضع کل باغان شتافت و از انجا بچیکو خرامید و چند و بجهت اجتماع خود و عالم سور و چیکو توقف افتاد و از انطره خبر بیایون نال نقل فرموده خاقان بهیال در
 منزل المال جیش که در روی بولایت اندوخته و در موضع حکیم محل نزول سپاه صف کشیده خبر رسید که میرزا سلطان محمود و با جنود نامحدود و از صد و پنج بره کوه پاره در حرکت آمده و
 از بل جراح کشته بمینه منزل گرفته و خیالش انکه اغتیب موکب و کاکب ططنه درایه و قدم تهویش نهاده و دست بر روی ناید بجای تحقیق این خبر برای احسانت کتر چنان اقتضا نمود که از وی
 بهایون نبوی بجز و ان و تا سپاه مخالف سبب جور بر که از آب ابدانی و دست شکست یا بدین باران منزل حکیم کرج واقع شده و او را و عسکر ظفر قرین گشت و از انجا بوضوح چو
 که میرزا سلطان محمود و در اندوخته و در لاله جلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق شورت سلوک داشته توجه بجز و از جیر انداخت و عثمان رحبت نطقان
 و او و مصاف اعدا و وجهی به نصبت گردانید و از خواب و و که انش کچ که در غم ناشی و و سخی حکیم رسید بنا بر قرب جوار و با غی با شارت علیه شب نزول و نار و زخم
 موکب خاقان برسم حراست و بکتابی تقدیم رسانیدند و تمهید سبب متعلقه کرده خود را امتد و معرکه رزم و پیکار کرده صبح روز دیگر که خورشید بیضا علم انعی شمشیر انجم حشتم رزم
 جوشن از بخاطر لاله در پوشیده و قدم در رضای حرکت سپهر و در اندامه و با غلظت شبر مغلوب و منزم گردانید صبحی آفتاب از خشت رایت و ساند اوقات
 غلظت را بغایت میدان را از نورانی موکب تیغ افشا سرهای کاکب ططنه کوه که و کوسس نزل که در عالم انداخت و غریب و سورن که در بین امیر نزل خشت
 غریب و کس درنده مهر بهای ممکن در او رده لغز و درای توین در امیر جوش بدید مغرور از روش خاقان منصور و ظفر ابر سنه و چون در استالایی پوشیده با کبریا

انشای او اقدام فرماید خاقان کشور گشا بعد از تحقیق این اخبار مقتضای ای صورتی تو ایچان سیر سردار سلطنت هر است و سایر ولایات خراسان ارسال داشت که در دهگان گذشت
 که چون آن چه در مجمع ساخته علی اسرع الحال بکوبک ظفر نال بودند از جانب سلطان محمود و نیز چون دید که زیبا ظفر آب بر کنایه کسی نماید امیر یوبک با نزار سوار جرایز و کد را بجهت
 و بعد که نصرت از ششگون برود و او متوجه کشته بنود و قرار داد که سپاهی جلالت از شش شاق بگذرد و بار و وی پایون بدهد دست به شمال تیغ و تیر بار و در محبت اتفاق و فیضی است با یون
 خاقان علی باره که سپهر کشته کرد و موصل بر می آمد در آن شانظرشترین این مشتاق قناد و تخریب آن فرستاد و در جانب امیر یوبک آن بزرگوار کجا آب بند رسید چون یک پل برانست خاقان
 که کرده بود و بطون و توانست اور و از هاجا سورن انداخته باز کردید و در دیگر خاقان منصور طایفه دایم بکالت را بتکاشی و دستار و بعضی از پناهیهای میانش باز کرد و بعد از وصول
 امیر یوبک بکجا آب سلطان محمود و نیز ابانکر بلا امتنا افرار کشته شدن کردند و خاقان منصور از بهرات عدا و قوف یافته صلاح در آن داشت که بکجا آب مرغاب شتاب و پس از اجتماع جنود ظفر و
 عنان بکران بحرب خاقان آید برین غریت از ظاهر پنج کوچ کرده از راه و در کربان و چهار یک خراسان از آنجا نیز نصرت فرموده حد و قاریاب فیم معرکه ظفر آب کشته شد و نیز ابانکر
 از منزل تم سلطان بر حقوق تربت خاقان عایشان کشید و فرموده و چون خاقان کامیاب از غار یاب کوچ کرده بکجا آب رسید چنان معلوم کرد که سلطان احمد میرزا از آب کشته شد
 طرغیانه از آنجا ف منصور احمد شاق که ابواب شهر بر روی ایشان نگذرد و برادران از شیران بدهد و یو کشته شد نصرت بر دایم عقب مرکب کرد و در حرکت آمدند لاجرم خاقان
 منصور و از آن کاب نصرت اقتساب آید پوشانید و از کرباب بکلیت و رست از آنجا متوجه سربل لان شد و در انشای را سلطان بیع الزمان میرزا و امیر غول باد و نیز پیاده و سوار از آنجا
 برات سید و موجب استظهار شاه و سپاه کشته و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده و از این شاهی کجا آب امیر ظفر ایات ساخت و در کنترل المقات دایم مرو جان و باطن
 در حوالی اردوی کیهان بوی مجمع کشته غله و کوفته و سایر اجناس که مطلوب خدمت مرکب کرد و در آن اساس و دینایات از آن شد و لشکران آن خط و غلا بحسب فاسیت تینه و خاقان
 پایون بکجا آب بر فرد فوج فوج از ولایت خراسان بحکام و سر داران بلدان ملازمست پایه سیر خلافت مصیر رسیدند و زبان شاگردان ساخته میسای جنگ یکایک کردند
 زهر کشوری لشکری تیغ زن بی خدمت شایسته میان بدگاه عالی رسیدند شاد گشاده و هیچ پناش زبان و از آنجا نیز احمد میرزا و سلطان محمود و نیز چون منزل کرباب کشته
 و بر اجتماع جنود ظفر و در مطلع کردند و همی عظیم بر میان ایشان استیلا یافته و معانر آن حال از جانب دار و از النهر فرات که میرزا ابانکر که مرکب خاقان منصور بر آید و چون به
 رسید پای مجمع ساخته و تخریب شد و از طرغیانه نصرت که در نید و بنابران برادران از کاشی مرکب نصرت نشان شکان کشته عنان از مرکز قاتل بطرف دار و از النهر منقطع ساخته و حش
 حاجت ایشان بصحت پوست و امیر ظفر بر لاس بابا بسیاری زیبا و مرکب که مرکب کرد و در آن اساس متعاقب علامت و ساخت و امیر ظفر بر موجب فرموده عمل نموده ظاهر پنج خان بکران
 کشید و اگر چه سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا از سید بعضی از لشکران ایشان را متصرف کردید کجا ابلی نیز از احمد شاق شاد و او بصحبت کرد که زیاده از آن راه خلاف مشتاق نه
 پیاید و بجا و پیغمبر و اتفاق آید چون احمد شاق از آن جنود و اسبکبار بغایت نام بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرات جرات آن بود که در انفریبته ویر در قید بلانند و از آنجا
 آنجا بن عید و میان در میان آمد احمد شاق قبه الاسلام بخار امیر ظفر سرد روی توجه بکجا آب اردوی پایون آورد و امیر ظفر گفت حال را ایستادگان پایه سیر اعلی عوضه داشت که
 چون عریضه در کجا آب مرغاب بنظر انور پایون سید خاقان کامیاب ظفر عنان نصرت اندر کاب بکجا آب متصرف سلطنت کوچ فرموده معانر وصول ببلده فخره میرزا
 احمد شاق تیغ و کفن باستان خلافت اشیان سید روی نایز خاک راه سو در که تفصال بچال جالش نشسته و لطیف و رنگشان بر سپهر ترقال ال لبه از حرکات ناپسندید
 شراسار و بغایت لطیف میر بیخ شریاری امید و از خاقان منصور از غایت که جمعی و عا طفت غریزی بیل غفو بخشش بر جویم او پوشیده و از جامه حانه ترحم و شجاعت خلعت انعام
 جهان و ثابت قابلیت او پوشانید نیز کسی کو بقامت است زجر کم کشی جرم بخشی است گفتار و عفت از دواج خانم سلطان یکم بنت میرزا
 ابوسعید و بدیع الزمان میرزا چون خاطر طرغیانه منصور و حصال تغییر قلعه پنج فراغت یافت و زمام حکومتان مملکت را در قبضه شکیار شریار کاکا میرزا یک قرار نهاد
 و آن جانب آن جانب شافقه امیر ظفر الدین بر لاس پستان اسبان اساس باز آمد و بعد از چند گاه بواسطه حلول اهل طبعی در گذشت و در خلال این احوال امیر شجاع الدین محمد برین
 بر لاس اتفاق امیر جانیگر بر لاس از سلطان محمود میرزا روی کرد آن شده و در سلطنت برات خراسان نه و ملخو عین غایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیر
 یافته در دیوان مواجی مال مقدم بر جمیع امر زد و معانر فایع نه که در ضمیر خاقان کشور کربل بان شد که خانم سلطان یکم بنت میرزا عا له وله بود و در سلک ساز و دواج
 الزمان میرزا نظام دهد بنابران ترقیب اسباب طوی و بستن چهار طاق از نصرت نشان غیرت افزای باض جان کرد اندید و در نصف از هفتاد تحفه عید جوفت خود
 بنظر رسانیدند و در ساعتی که اختر شاسان حکمت اقتباس اصطرلاب حرکت اختیار نمودند بسادات خضات و علامه مجلس شرف مجمع کشته قرار استوار و عید بندگان
 شاه و سرداران سیه در غایت شاد کارانی بر عزم شادمانی نشسته ساقیان و غلدر ساغرهای خوشکوار بکوش آوردند و معینان خوش نوا از پیش باز و از اشراف میستان زیاده کردند و چون سالار
 از انواع الطهر لیه و شکر لطیفه ان مقدار مقداره و میساختند که رسم جمع انیان فرموده و ایام جمعه و کوسه و در یکاه تهنه و یافته بعد از آن خاقان علی مکان روی قوی و موسی معطلات بهرات
 ملک مال نهاده و در پیرویه احد و تحین و شامانه حاجه فضل الدین محمد که از وزیران دکان بکران بود در آن سلطان ابوسعید یونم منصب استیفا قیام نمود و ملخو عین غایت خاقانی کشته پر کشید خلعت وزارت
 شده و باندگمانی و در ترقی مقام و دایه اتفاق و از نظام الملک سخنان بابت تصرف و تقصیر و واجبه الدین و عمر خاقان و پستان ساینه ان کلمات بر در افتاده و حاجه محمد الدین کشته شد و امیر بهر الدین
 مکشوت هم در آن ارم خاقان منصور پیش از تقصیر و دست و خواجه نظام الملک خواجه فضل در پایه سیر بهر نظیر با حاجه الدین محمد موت تم تقریر نامه آغاز قتل حال کرد و پیوسته آید و پیوسته طرغیانه

[illegible]

با جماعت تکریم گشت و روی بطن الوفا آورده بعد از وصول بمکه و خراسان شایسته خواجه ابی بوس عرض داشت آنحضرت را که در رسیدن سرور شده است و آنجا رسالت آنها ارسال نمود
و آن شایسته بعضی از نمایان بهایر بر سر راهی رسید و بعضی رسانید که آمدن محمد حسین میرزا از وی خلاص و عفو و استعانت بکند و بعد از بدین بنیاد بجانب تاجیکستان و بهار آن خاقان
منصور امیر مبارزالدین علی بیگ را و امیر عریک و امیر با علی را و دیگران را به استقبال شان برادره روان گردانید و با ایشان گفت که دوست یابید و با وی خیار کرده بدگاه سپهر قلعه رسانید
چون آمدند مشهده مقدس رسیدند و محمد حسین میرزا نیز در این زمین شکر خمار ساخت و از بعضی مردم شنود که مرا قصد گرفتن و در زندان جرم ناپسندیش الهیاب یافته شدت و سخت برداری
در رکاب آورد و امیر ولی بیگ نفیست و چهار باغ مشهده مقدس مدینه امیر رسیدی خود را مضبوط ساخته شان برادره از رسیدن کوکبا بدینشده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر
مردم خاقان و الا که شد حکم جهان طاع جنان بقا یافت که امر با آن دو برادر سوار عازم سترما و کشته با هم مضبوط محمد حسین میرزا می گردان بودند و در ملازمت شان برادره میسر شد
محمد حسین میرزا و نمایان جریب سر برادره جرجان طاع بقدر رسانید مضبوط حسین میرزا استقامت آن و لشکر جرجان قدامه و مقابل برادره که در آن حدود بود و خرابی میکرد و دشمنها و خاطر عالی
ساخت از سترما و بیرون رفت بعد از تقارب بر قریب قبل از نایب شغال جنگا شین میرزا محمد حسین میرزا شد میان شکامان آب ترک جنگی عظیم اتفاق مضبوط و سترما و حجت و حجت
امیر ولی بیگ و عریک و امیر با علی را بشمول انعام و جهان گردانیده و ذکر وصول خواجه افضل الدین کرمانی سایه سر خاقانی و کبر قمار شدن خواجه
نظام الملک و اولاد و اتباع و اقربا و غضب لطافی و ضمن حال سابقه سمت اندر رخ یافته بر اثر انظارا ت بریتین این حکایات یافته که خواجه فضل الدین محمد و محمد
سنة اشنی و شین و شامایه و قشلاق و با سترما و شافت و از اینجا و از اینجا و فیه بامارت قاضی حجاز سرور او شده چون از آن سفر مبارک حجت نمود چند سال بعد از احوال و عرف
و از اینجا اقامت فرمود و شنود که کاسبی خاقان حضور و ربابا کرده و زبان محبت لوارم پیشش با بقدر هم میرساند و امیر نظام الدین علی شیراز شوق ملاقات شتر نفیست و رعایت بخا
اقامت میگردد از د خاطر انجذاب بایل وطن مالوف شتر به صوف مجید تعال نموده و صف اول سوار اول این آید برآمد و از آن غمت شکر علی آتد و الله تحت التوکلین لاجرم خرم خرم کرد
روی برادر خراسان آورده و حال آنکه در آن زمان چندیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و قریای و در بار کا خاقان حال چاه درجه کالدشت و شش برهم که پیشینا و صفت شافت
تعلم توفیق بر لوح مراد ملکی شافت خواجه فضل الدین محمد با جود و استیلا می اعدا و رعایت باز و بنا کرد و تعالی کرده و رعایت سرعت علمی سافت نمود تا در اسطفا مبارک
و مضان شفته شامه و کاه باغ جان را در آید ارکان دولت اعیان حضرت چون او را دیدند بکشت محبت بندان بخیر گردیدند خاقان صفای ضمیر از وصول آن فیه صایب شتر
بسیار بر خرافت سیر بغایت متوج و سرور گشت زیرا که به طبعی خواجه نظام الملک در باب قتل محمد یونس میرزا که در وی تمام از وی در خاطر داشت هم در آن ایام اعلام ظفر فرجام عازم
تسلیق بابا خاکی شده سایر اقبال بخت غم نداشت و در آن منزل تربیت خواجه فضل الدین و ضمیر آفتاب شیر خاقان کشور گرفت و در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان و حجت التوکلین
با خذ و قید عدا و السلام که شغال رخ اولاد نظام الملک بود و بدست سال امر وزارت خاقانی قیام نموده و سمع تعادفات و آن اول فتوری بود که در سر کار نظام الملک شاقی افتاد چون
الکب بابا خاکی از فرزند آن میر میر شترانکی غیرت کار کا کرد و کشتند و در اول شوال خواجه فضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال مجددا در امور ملک مال دخل و برزوی
از ارکان دولت اعیان حضرت و یونان و حال ایشان که از خواجه نظام الملک بنجیده بودند با خواجه فضل الدین ملافت نمودند و خواجه و قشیش نفیست صایب الدین الدوله و اولادش
برآمده بر روز دهمی که متضمن تقصیر و تصرف ایشان بود و از یرد اخفا ظهور نمود و کیفیت آن بصیرح و کنایه بر عرض خاقان رسید فرید سوار جاج پادشاهانه میگردید خاقان منصرف و چید روز
منزل بابا خاکی بسر برده روی توج با لنگ نشین آورده و از موضع مبساح جاه و جلال رسید که بدیع الزمان میرزا با شاق شجاع بیگ و لایزال و الزون از دعوی با سپاسی از دین زیند و چون
رایت نصفت بطرف مسکرمایون برانزخته مبارک جاسم الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف نجفی و خواجه عمید الملک و جمعی از سپاه نصرت نامرد و بی نصوب اسفرازا و در دند سهارات
آن حال بعضی دیگر از رعایب خواجه نظام الملک اولاد و اتباع او و ضمیر سیرمایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب ایشان با بر علیشیر مشورت کرده خاطر مبصرا دره و مواخذه قرار یافت
سرعی بمحمان برق و با و تر و امیر عبد اللطیف شافت نشان نمایان رسانید که فلان روز خواجه عبد الملک را مقید ساخته مصحوب محتالان بر شمشیر روی ایما یون رسال در اندیشه
حضرت سلطانی نیز جاز یافته برات و صبح روز جمعه و کاکم شهر میر سلطان احمد الکفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الغفر و قانع نویس که خواهر زاده خواجه نظام الملک بودند
با اولاد نظام الدین کرت که تیر در سلاک اقربای خواجه نظام الملک استقامت داشتند و برات بودند گرفته نیکندند و در واسط شوال و دیگر و شتر الیم و برات خواجه عبد الملک در
در سحرار و خواجه نظام الملک خواجه نظام الدین که در لنگ نشین بودند مقید گشتند و خواجه فضل الدین محمد در تحقیق جهات و مملکات انجاعت برآمد خندان زرد کوبه و قفید
اقرش شریفه و اسبان باهور و شتران با بر بر و ضمیر و خکا و سر برده و بارگاه و کلیمنا می بریمین و اجناس مصر و فرانک و روم و چین از ایشان کجبول پرست که شرح آن بخیر
بیان و تقریر خاه و دوزبان شیریند پرست و تمامی انجاعت در قلع خیار الدین مقید و مجبوس شده و بعد از چند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک شقی اخبار از
نمودند و وزیر عسکریان می مقرا ایشان برده نوبت دیگر آن دو دره التاج و زائر در یک سرج مانند و کو هر یک مدح مجبوس ساختند و چون کعبیت که بخین و گرفتن ایشان بخیر
حضرت خاقان و شافت قیامت لب غضب بر فلک شیر رساند حکم لازم الاثقال از موقوف جلال و باب ساست ایشان هم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الحق که و نیز شتر
بود و در یافت خناس سلطنت نهایی خدمت امارت بستکا می در روز وصول نشان که جنس ایام او شتر و قفید بود و سوار و بر دقله امتیادند و جلا ویرایا با لافوتا
تا سخت خواجه کمال حسین و خواجه عبد الملک و نظریه کردن و زندانگاه خواجه نظام الملک با دقله دروه پوخت کنند هم در روز خواجه عمو و السلام و خواجه عبد الغفر و خواجه نظام

چنان چون کشید اهل تهر که علوا چشمه شجوی زخون پر در نزد زهولانک از جوفان شاهزاده کان از سر سیم ترخان بر بر تار سپاه نصرت نمان حکم کرده حیدر محمد میرزا را بکشت
نیاده و عیان بودای قرار یافت و یکک میرزا از سیمه لشکر خود بر این حسین میرزا یافت تا شاهزاده میرزا از ام باف مطهر حسین میرزا که در قول بود چون حال بر این سوال و بدخواست
میرزا در آن نوده پشت بر سر که گرداندا امیر سلطان علی عیان اسب شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع گشت و گفت اگر فضایی سرگردان موکب عالی خالی کرد و محالغان و لیر تر شد نکات این
شریعت بحضرت اعلی بریت کند لاجرم مطهر حسین میرزا دل بر مقام تو نهاده ثبات قدم و زنده خاقان منصور در دوره که منتهی بکوه چینه بود بودی که در دوازدهت سوکب همایون خیر خواست
الدین محمد شمش و خواجیه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی نو سیدکان و جهات میرزا خزان و خواجه جیان و شاکر و پیشکان کسی نبود از کجنگان بر اندازد و شاهزاده خیر و زی اندر یافت و بخان تو
چنان بصابت از خنده پیران آمده با جو و نصف مزاج با سر جک و در پوشیده منظر بر سر نهاده بر اسب دل رنگ آتش رنگ سوگر و در عیان یکک لسان با دیاران بجانب حرکت یکک خطاف داده
فرمود که غار و کور که همایون را بلند از راه ساخته و سورن انداخته بایات نصرت بایات بر افراخته بدین طریق از دره پروان آمده چون چشم ابو الحسن میرزا را با چشم نصرت شمش افتاد بعضی
و شنید که خاقان نصرت شمش بر باره کوه پیکر نشسته میان هست بهرم رزم جهت بسته گزین را کان افتاد از ایشان براه یافت منتهی فتح مطهر بر سر جک خطافان نصرت از دره بید و پیکر از آن دو
شاهزاده خان بطرفی آخته و یکک میرزا را استر با درفت چون کجنگان سپاه خاقان حقیقت و قصد رسیدند تیغ از نیام اتهام کشیدند باز و مکر روی میرزا که آورده و شاهزاده کا زانجا
سالمات غافلتر جهت گردن خاقان منصور لوازم محمد با دیشاه غفور مرغی و کشته صدقات و نذران مستحقان رسانیده در باره جماعتی که در آن محاربه آثار و دلاوری نموده بودند انعامات
فرموده با فتح ناجا با طرف بلاد خراسان روانه گردانیدند و اهل علم با مصوب نو کمر نصرت پهایون خاقان و لاسکان بجانب جرجان و مسات
در مراجعت بواسطه طغیان بدیع الزمان میرزا از آن زمان که محمد حسین میرزا استر با در از مطهر حسین میرزا می گویا که ن شراج نموده پوخته خیال توجه بدین صوبه کنونی میر
میر پهایون بود اما بواسطه موانع متفرع که در بلاد خراسان قریح می یافت آن وجه از خیر قوت بغض نمی آمد بعد از محاربه جلوه چشمه که یکک میرزا با استر با دستافت و مسان برادران بسا غایت
یافت خاقان مطهر لوا آن عزیمت تصمیم داده روی روی توجه با استر با و نهاده این خبر به شاهزاده رسید بدینا بطرف استر با در گذشت و با غرضی از خواص سپاه و طریق شورت مسوک
و شمشه متوجه کنایات که آن سرحد گذشت در شاه راه یکک میرزا اردو باز بر در زانجا کرد و بطرف خراسان عزیمت نموده مانند شمش چشمه کنایات که بعد و آن ولایت
در آمد یککف حال با ابو الحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم افتاد یکک سید نمان حکومت شد خدیر ابام محمد حسین میرزا نوشته نزد شاهزاده فرستاده بر زبان لطف و محبت
پیغام داد که هر چند متفرق بودی و البتة محالفت بسا ساخته با ملازمان سوکب نصرت نمان در مقام محال و سعادت و آمدی با بقلم شفقت اصلی رقم خورشید آن جمله کشیدیم
و ایالت شمشه مقصود با توابع و لواحق بالفرض خیر معوض گردانیدیم می باید که از افعال سابقه نام و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمت کاری قیام نمائی و آن ملک را بسین جلال و عزیمت
پرو روی محمود و آبادان گردانی بعد از آنکه پیغام خاقان منصور و شورش کرد و محمد حسین میرزا رسید سر و تیغ کشته به شمشه مقدس شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر امری که
که موجب آزدگی خاطر قاتل استقام باشد صدور نیافت خاقان منصور بعد از طی منازل و مراحل خطه استر با در از زمین مقدم همایون عزیمت گلستان ارم ذلت لعا و ساخت و پانزده روز جناح
سخت بر خار و متوطان آن محالک گسسته و لوازم رعیت پروری پرداخت در اثنا قاصدی از دار السلطه از نزد امیر مبارز الدین ولی پیکت پیا پیبر راهی رسید و بعضی سنانیکه میرزا به
الزمان با سپاه انتباهی بجای برات تشریف آورده و دهان طغیان مرتفع گردانیده اکنون در ظاهر آن لده قبه حرگاه با وج هر و ماه بر فرشته و با تفاق امیر ذوالنون از خون بهت بر تخیل ملک
خراسان کما شته خاقان منصور اخیر شنوده نشان حکومت استر با و مصوب مولانا شمس الدین علی شاه گنتوی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت می برضاج سودمند و ملوخط و بلند نام نشا
روانه ساخت بر عت برق و باد علم حاجت بر فراخت بعد از وصول اسفرائین زام ابالت باجاء بقصد اقدار امیر مبارز الدین نهاد و کوچ کوچ بسز او شتافت و حکومت آن بلده را با توابع و مطقات
بمطهر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین محمد پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید فراخین مطاعه را بشاهزاده نموده لوازم تبلیغ رسالت را تقدیم رسانیده آنحضرت بار دیگر استر با در اسفر
سلطنت ساخته لشکر جرجان را فراهم آورده رایت تخت و عظمت بر فراخت ذکر نصرت بدیع الزمان میرزا البغرم شمشیر و اسلحه طمعه برات و رفص و بجای
هر جانب بعد از محادات در آن زمان که خاقان منصور بطرف لوا ابو الفارزی سلطان حسین میرزا عیان گیران بصوب استر با و انعطاف داده سلطان بدیع الزمان میرزا
از سبستان و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور به بلاق خور خرامیدند خیال تیغ خراسان که ده سپاهی هزاره و کوردی و قیاق را جمع گردانیده بعد از تقدیم مشورت علم نصرت
بر فراخت با جود و مساعد و سبای و لایب برات رو و شتافتند از مزای و عوالتی امیر او ارکان دولت خاقانی هر چه یافته تصرف کردند و از آنجا عیان عزیمت بصوب محاربت تقدیم شمش
آخته و از شهر کار نیز کوفته بسیار غنیمت کرده متوجه دار السلطه برات شدند از شیوع این اخبار امیر نظام الدین عیدیه و امیر مبارز الدین محمد ولی پیکت و سایر ارم که در آن بلده فخره بودند
در بحر خطر افتادند و جرج و باره شهر را مضبوط ساخته مردم بلوکات را بشردار درده و خاطر بر بخش قرار داده چون بدیع الزمان میرزا بقصد و بر سر سید میر ذوالنون بر شمشه و جرج و
و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند امیر ذوالنون را تنهاده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا از جهت کرده امیر ذوالنون بالشکر لک و غور بسیار نزدیک رسید و حاکم
آن حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چکیت برات آمد امیر محمد ولی پیکت شمشه کشته دوسه هزار کجک ساخته در کاب محمد میرزا و سید عبداللہ میرزا بغرم رزم از دیوار بست پروان رفت
محمد معصوم میرزا را در قلب سپاه باز داشت و خود در سیمه نیانده منطبقه میرزا بعد از سید عبداللہ میرزا و امیر بابا علی باز داشت از آنجا بدیع الزمان میرزا در نواحی لک گنجایا
ذوالنون پوست در قوی که اسب میکشیدند قراوان خبر رسانیدند که سپاه باغی نو دارند همانا امیر ذوالنون بالشکر و خون پای در کاب آورده و چنانچه خبران متوجه بشین کجک است

الذین سکین برقیں بهم رسیده و در سواد و نفیر از ایوان کجوان در گذشت از سر و طرغ شیران پیشتر قیام کین آخته پیکر تا خشنود و کرد از خضای بجا با وج فلک بزرگوار
رسیده و خدا آفتاب را در بر قباب غبار مستوی خشنود زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان بخت و تیر مرکب تاشیدول بهلوانان لبان اجل بخشان صیفت و شمشیر مارک شکاف
یک صفت از طرف آفتاب شکاف بر آمد خفا از زمین و زمان بر آمد لرزل بکون و مکان رنج سرانند از و تیر خندگ جواخون فشان شدند لاله رنگ در آن اثنا ما هیچ
عوی کشور کشای بدیع الزمان میرزا پر توهصول بر سر کرد از تخت بر و نیان را از مشاهد انحالت دست از کار و دل از جای رفته تخت سید عبداللہ میرزا و امیر با علی فرار نمودند بعد از آن محمد مصوم میرزا
و سید عبداللہ میرزا و امیر مبارک الدین محمد ولی بیک که بر سر تخت اختیار کرد و محمد مصوم میرزا و سید عبداللہ میرزا مصلحت فرمودند ندیدند روی بار دوی تها یون آوردند اما امیر محمد ولی با سایر کچک
لطیف و آه در و از آن بر کشید بروح با مردم حساسی سپرد سلطان بدیع الزمان میرزا و سطر و منصور و لنگ نشین نزول جلال فرموده پس از چند روز از آنجا به بل مالان نقل کرد و طبع شد
که بل کوه با شریک و بیکار کرد و در و یان شهر بدو دیند بنا بر آن بدو را و سوا که زانیده سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال برین بنوال گذشت و خبر و رود خاقان منصور
بدیع الزمان میرزا شد مصلحت در حرکت دید از بل مالان بل سالار شافت و از آنجا همان غریب بطرف آب مرغاب تافت پس از چند روز علام طفر انجام خاقان پر تو وصول بر سواد و بر
از آنجا علام طفر و کامر و شراف بلوانم استقبال قیام نمودند خاقان منصور و کلکان بر پیش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جمعی را که در ایام محاصره شرایط جلا دت بجای آورده
بود بدیدند عذارت بر فراز کر داند و بدولت و اقبال در باغ جهان آنرا نزول جلال فرموده نوای عشق و نشاط با وج عیوق رسانیدند و کمر تقوایض سلطنت بلج بدیع
الزمان میرزا و باز آمدن محمد ابراهیم حسین میرزا و ابیایه سریر خاقان مظفر لوا چون بدیع الزمان میرزا از نظر خبر بدیدد هزرت کوچ کرده بکنار آب مرغاب شافت تمامی لشکر
با و غنیمت و در غل رایت جمع کشید شجاع بیک نیز از قندار بکازمت رسیده در اردوی عالی جمعی عظیم دست داد برید بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعہ مرو چاق حکومت
از تسلیم حصار را بکرده شجاع بیک روی بتجیر افکند و قوه بزرگه و کوه در و سائر از و لشکر بر سر کشیده دست ببرد و کمان بردند و بقدیم جلا دت و مرادگی سوادگی حصین کردیدند
برید از حصار تا نیمه و زنده افتد مشغول شده بالاخر از مقام دست عاجز گشته شجاع بیک قندار حصار مرو چاق را گرفته امیر بریده را دست و کردن بسرو پای مراد شکسته نزد بدیع
الزمان میرزا فرستاد و حضرت جبرئیل و اربعه اخص مقابل ساخته با طلاق فرمان داد خاقان منصور در بدیدد هزرت از و نو سپاه کثرت استعداد و فرزند و الا نژاد و قوف یافته بغایت مضطرب شد
زیر که در آن و لا سپاه نصرت نیا از یورش سزا و مر جیت نموده بودند و لبان ایشان لاغر و ناتوان بودند و غلبه نداشتند بی آنکه چند روز را تسلیش نمایند مرکب نهر گشته با بدیع الزمان میرزا و ابیایه
سقا و سقا بلج کشیدند با حرم خاقان منصور با مغرب حضرت سلطان مشورت کرده بطرح مصالح هر دوخت مولانا ضحی الدین استرآبادی را جبرئیل شایسته آن هم بکنار آب مرغاب و جنت
جانب صاحبی در آن مقام بشرف لازمیت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر و النون رسید بخوبی عبادتی و ادر سالت نمود و شا هزاره را با طاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص فرمود
و حضرت بنابر حقوق اوت مایل صلح و صفاکشته بعد از آنکه آرد و شد سفیر جم بر افترآ یافت که سلطنت ملک بلج از کنا آب مرغاب من حیث الاستقلال تعلق بدیع الزمان میرزا داشته
باشد و در آن ولایت نام نامی آتش ازاده کرامی و خطبه و بغای اسم بایون حضرت خاقان کردانند و یکدیگر بچیک از پدر و سپر طریقه ناستود و مخالفت و عدا و بطور زور رسانند بنا بر آنکه ابراهیم
حسین میرزا بلج بود و چند کاه با خبر و شاه معاومت کرده آن ولایت را از شر عدو خلاص نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که بهادش ازاده آن خطه را به برادر بزرگتر ندهد و از آنجایی
و یکدیگر حادث کرد و بنا بر آن خواجہ شهاب الدین عبداللہ را فرمود که بجناب استنجال سلج نشا بدیددیم مقامات مناسب چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا و ابیایه تسلیم بلج بر سر نشا
نکر و بی نصیب از و بچیک شد و پدر بزرگوار پیوندد و حواجر بر حسب فرموده کار بند شد قبل از وصول بدیع الزمان میرزا با نحد و شرف لازمیت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرده
شا هزاره بلازمیت پدر بزرگوار مایل کردانند از بلج بیرون آورد و در آثای راه آن دوری بروج ناداری را با یکدیگر ملاقات دست داده ابراهیم حسین میرزا بلج از و بچیکش و سوار پرود
بدیع الزمان میرزا برادر در آغوش هربانی کشیده بزبان تفقده و بلجی او را بنواحت انگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقیه الاسلام بلج فرامیده و عمر بیک در خدمت
شا هزاره توقف نمود و ابراهیم حسین میرزا لازمیت خاقان منصور را اینها محبت کردانند چون اسیر رایت فتح ایت سلطان بدیع الزمان میرزا از و قی ولایت طلوع کرده
جناب رحمت فاطمہ شرف مقامی ساکنان طماستان مایه کسرو امیر خسرو شایرسل و سایل را با تحف ثانیته و فسقات با سینه نظر انور شا هزاره فرستاد و بطور شایسته و
مخالصت نموده در ملک فخر و تقوان تر مد و حصار شا و مان قادیان خیلان و بدیشان خطبه و مکہ بنام جبرئیل ترنیز داد و بدیع الزمان میرزا قاصد را با صناف عیوق طوف
نسر و اند و مراجع بادشا نه نواخت با نعام خلع فاخره و زور و نغابین و یکدیگر مقهور و سرفراز ساخت و بجهت امیر خسرو شاه نیز شمشیر صبح و قنای زرد و ز و سبب بازین صبح
میسافر نمود و کسب کرد و خود بتخت فرمان فرمائی استخدد و بدولت اقبال تنگن کردید و بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت و کرد و او طی خیان فاقوامی
و نهضت رایت نصرت ایت خاقان سلیمت خطه استرآباد و نوبت ثانی چون محمد حسین میرزا در ملک سترآباد تنگن تمام بیکار و اکثر تواج و لواحق از ولایت
بجبر ضبط داد و ده خیال تنجیر ولایت خوانسان در خواطرش افتاده در اخر منہ خمس تنجیه با سپاهی شجاعت نهاد روی توجہ بطرف سمرقند نهاد و بیک کاره منزل امیر بدیدد
را بره کرد و در میان گرفت گشتی از شیر میثه سجاد فرستاده و با طاعت و تقیاد و دعوت کرد امیر بدیدد امیرین عایت ترین خاقان منصور کرد و در حلقه مطا و عت شایسته و در و در و
انکه دی که در مقام بر بود و دست تیر سیف و سنان و سپاه استرآباد و ترانگا زار کرد امیر بدیدد امیرین تند شیرین ایشان مله نمود و بخرم ناوک و لوز و ضرب سنان و در سوار
بهادران بکشد و از آن بکرمیز از محمد حسین بسیار بود و در و میان گرفتند و از طرف و جوانب علی التوالی و لتعاقب بهام خون شام جام بهرام شام بوی رسانیدند و از آنجا عرض

[illegible]

[illegible]

در دیگر امیر بزرگ بملازمت شاهنشاهی و غایت کمال در ذکر توجده امرای عالیجاه بفرم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان احوال
امیر شیار الیه رسید دولت و کامرانی بود و سی گشت و سرگردانی چون هم شیرخان و پنج مستوفی فصلی بوقت بیع الزمان میرزا با اعظم بونیان
و امرا و بزرگان بر سر حراست ممالک خواسان از داخل و خارج و بیانی شرایط مشورت بفرموده رسانید و بنابر تصویب اصحاب رای و تدبیر خاطر و یا تاثیر بر آن قرار
داد که امیر اعظم شیخ الدین امیر و النون ارغون و امیر ناصر الدین مسدیک علی خان و سفید یار ترکان شاه منصور و امیر خسرو شاه رفتند بر نوعی که گفتند و استقامت دادند
که دانه باره و دی اصلی رسانند که استقامت بسیاره ممالکی که در تصرف است و قلع لشکر از یک تیر پیروز و ملاسه بر سر عازم قندشده مشاوران و نیز حسب الحکم در رفعت ایشان
روان گشت و هم در آن ایام در واریش سیحی بی و در دی را که در ملک صد و بیست و پنج پیر اعلی روان فرمود که گنجینه احوال ارض خاقان شود و خصال سالیان
و بیان نماید که هرگاه آن حضرت بخدمت و الذکر و کواشتاد غایت و التفات و تربیت رعایت نماید نگاه موکب عالی از سینه بازار آستانب دره خود حرکت نماید امیر اعظم
که متوجه قند بود و چون یک و منزل قطع نمود از میرزا منصور قند رسید و خسرو شاه بر توجده امیر اعظم مطلع گردید خسرو شاه بحسب تقصیر ویران گشته متوجه کوبستان شد و بر سر
و گذشت بین این احوال که در خلال این احوال محمد سلطان بموجب فرموده برادر خود شیخانی با جمعی شیراز مالکان سالک سیلانی عزم رزم امیر خسرو شاه خرم کرده و در می قند
آورد و امیر خسرو شاه انکسیت داده و قوفیافته عبدالرحمن که در ملک وراثت انظام داشت فوجی از سپاه بسهم زبان گیری استقبال باغی فرستاد و عبدالرحمن یک درجه دو سال
سرای از آب کشیده و محمد سلطان رسید و اثنی عشرال اشغال یافتی بر کف عبدالرحمن یک خورده و در می اندام نهاد و گردن خنجر کرد و محلی که امیر خسرو شاه و قند بود و شهر دکه و در پیش
تمام حال قندیان ماه یافت و امیر خسرو شاه بر آن قناب و است اقبال شخصیت بخت زوال اشغال کرده بود و با وجود ذخیره بسیار و قرب حصول امداد کربا غنا و مالکیت تمام است داد
قند را بازگذاشته با طایفه از خواص خویش روی بکوبستان آورد و امیر شاه منصور و رحمت فرموده و منزل علم با امیر اعظم رسید و صورت واقعه را معروض گردانید و از النون انکال غیبت و
شجاعت فرمود که شهر چنین محمود و تصرفت در بکمان که شهن ایزین موضع است معاد و دست برافراشتن شود مردان و دوشیمه و لیلان صفت بر دست یک و جمیع است که بقند زرد و هم در آن کلمه حکم
سازیم و تصرف محمد سلطان بکناریم و امر اطوفا و کرد و رضای این غیبت امیر و النون اتفاق نموده آن پیشه و فایده ناست چه بخش که در و از خود بر طرف روی علی اگر اندیده بر عزم خود
که سرعت برجه تا سر خود بملازمت حضرت سلطان سپاری و خبر ویران شدن خسرو شاه و رفتن آن جناب بقند عرض کرد و التماس نماید که موکب عالی نیز بمضرب و حرکت نماید و ابیست فتح و فروری
سرل بکشتاید و این صیغف دره و جرمها و نیت شرف شد که گفت میرزا امیر خسرو شاه و ملتمس امیر و النون را عرض داشت و سلطان بیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه که خبر آمدن امیر خسرو
بدخانب فرستاده شود و چون امیر و النون و ظاهر قند نزول فرمود تحقیق چیست که مولا محمد کتانی که در قند بغایت تحری و خاطر صفا و کبار را متابعت محمد شیخانی ایل گردانیده و نظر و صراحت
سلطان بکشد و سپاه و امیر و النون قاصدین شرح این نزول و لا محمد و سایر قندیان فرستاد و ایشان انصورت سپاه و یک خوف نموده پیغام داد که مناسب چنان است که در و از آن کتانی
کمن با سپاه امیر اعظم شهر در آمد و اطراف و جانب از مضرب کار و نعم و بعا و نیت غنایت آبی و مسامت دولت و شاه بی و دفع و از بکمان کمال شهابت و حراست بفرموده رسانم مولانا
محمد این سخن با سمع قبول جای نداد و در مقام بود و امیر محمد خان پاسخ دم بود و در و از های قند زار کشا و بنابر آن میرزا و النون با سایر امرا و بانیان روی علی حجت نمود و در و از
بفرم ملاقات بیع الزمان میرزا فانی شده و غنا و قندیان را عرض فرمود و بیع الزمان جان کار بخضر و تهرضای خاطر بر کوار دست غرم توجده جانب بره فرم کرد و میرزا محمد زار
بال جرم و بعضی از امرا از پنج بیرون آورد و دست بر سر محمد و محفلت آن بلده پیروی شجاعت و دیلوالی امیر سلطان قبی خان یا نگذاشته است آقاب اشراق بصوب شیرخان برافروشت و بعد
وصول بچرخان نام حکومت آن ولایت را کف کفایت و جلالت امیر علی خان و لد امیر بیک داد و او را بقا و شیرخان فرستاده از راه انکسیر التکبکی شافت و در آن منزل از شیر
با و روی از پاره سیر بر علی از آنده الطاف و عطافی که از خاقان منصور بخت بحضرت عالی معلوم نموده بود بعضی رسانید چنی موجب از دیا و تقسیم غنایت آنحضرت گشته فضا می جنبید
از این مقدم جایز این بانهضارت یا عرض بعنوان رسانید و در منزل امیر خسرو شاه سعادت ملازمت تعاد یافت و پروا قناب غایت عاطفت برد جانت احوال و فو الا حاکم
تافت چنانچه غفریت کفایت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از میرزا شیخانی خان و امیر سلطان بر زبان فارسی آن خواهد گشت و اگر لشکر کشیدن
سلطان محمود خان و الحی خان چه معاوت یا د شاه بلند مکان بصوب اند جان و بیان وقوع محاربه میان خوانین عالی شان
و فرمان فرمای بلاد و امیر الشیراز و استیج محمد خان شیخانی و رازمان که پادشاه سوید کامکار کاران ظیر الدین محمد بابر میرزا شیراز که در آن توجده در آن
سرمقد بود و کرت و دیگر سلطان اجنیل با شغال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برکشوده با آنکه جهان گیر میرزا بانیان دولت و اقبال از وی جلد شده بود و دست
اسم سلطنت بر وی اعلاق نموده و بنا بر علی نه چون پادشاه اسلام پناه هم قند را انشیانی خان یا نگذاشته و بهنای بر ممالک موردت میرزا شده و با سکت شتافته و چیده کا مشمول
عاطفت سلطان محمود خان بوده و رحمت محاربه صره بر سر و سلطان محمود خان با تعلق برادر خود و سلطان احمد که با لچ خان شهو کشته بخت بر آن کاشت که لشکر بصوب اند جان
و ان مملکت را از سلطان اجنیل اشراع نموده پادشاه جهان مطلع سوار و او غنیمت از خیرت فعل از دو بتا رنج سست و نمایا سپاه فراوان انصوب و انکسار مایل از آنکه مقصد
دست و کرد و مقصود که انشیانی خان لشکر علی العبد و قطرات مطاران در رسیده و جهان منزل تلقی لشکرین است و ده قتالی و رعایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقیر خاکیه و الحی خان
بر دست و در بکمان اسپر شدند و پادشاه جهانان عان بصوب بعضی از ولایت خواستان انخطاف داد و بدیه امیر شیخانی خان از دیدن سکر فتح و ظفر و شنی یافته قاصد می جهان برقی و با و بکشت و تار

در منصب شرف و امارت عظام و علم نزد خدایا ریاقت و در وقت استیلا و مجتبا و کما محمد بنی از خارج طایفه ای بی آنکه در منصب محل نماید چند روز در طولان عاقلیت و سعادت
خانان به حال و در حالت فرحت زندگانی می نمود و در کنگره عمارت در عین سحر و دزدان و آن که خارج محمد بنی چند خطی قدم می برد و در حلال نهاد و بنا بر طبع احوال نسبت بخواب
خاکسار ابواب تراج کشاد و خواب و اسنان از اندامش ناموس می اندیشید و غنا و غنیمت بصورت عارف و آذربایجان منطفف گردانید و در آن مملکت نیز مغرور و محترم بود و اوقات حیات پنهان
آورد و در سنه ثانی که سن شریفش بهشتاد و دو سال رسیده و کوش و چوشتن صغیر عفا با جل شونده و مرغ روح شریفش نفس فانیست که بهما بخار طایفه می شنیدخت جهان از فرکانها
بر دخت خواجهمس الدین محمد مرورید در سلک اشراف و اعیان لایست کران شایم دشت و در زمان سلطنت میرزا جهان شاه ترکان بهر آن مدد و در خدمت سلطان ابوسعید زاده
و غنیمت فتح عراق و آذربایجان نزد خواجهمس الدین محمد بر جبه فرمان واجب الاذعان بجانب سر قند نوبه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هرات بخت سلطنت نشست از ما و از شهر
گاه عالم پناه آمد که در خدمت بر میان بست با آنکه زمانی لمحو طعن عنایت شده و از مر و زارت شروع کرد و در دستمالت اکابر و اصا غرضی موقوف و جدا محصور گماهی آورد و عاقبت نائب
سنده از آن دستغفار نمود و بسوگ طریق فرود ریشی شغال فرمود و خاقان منصور منصب تولیت دار فایض الانوار استقر ب حضرت باری خواجه عبداللہ انصاری دافوق صافی صواب نداشت گدا
و بجانب جدا که در عین و ترویج آن بقعه مستبر که گشیده و صیافت آینه و رود با تمام تمام بتقدیم رسانید و فاست در هم ریع الاول در سالی که حروف بهین کلمات آید از سرخ آن
خبر رسید و روی نمود و در مراد فایض الانوار عارف بانی مولانا شمس الدین محمد و کافی مد فون کشت خاقان منصور بتبلی خاطر امجاد و اولاد خواجه منصور در خدمت و ولادت شدش عالیجا با فضل
پناه خواجه شهاب الدین عبداللہ دایر شمس و انعام و مطلق فخر نبوخت خواجه علاء الدین علی صانع در سلک لایست خیز نیست نظام دشت و بواسطه تمام انساب آل بر یک سر سوار است
مطاعرت می از دشت بحد طبع و جودت و هنر و مهارت و نظم اشعار و زیاده درم و دنیا بر مصروف و معروف بود و در میان و اوقات سلطنت خاقان منصور در خدمت و عین التفات خسرو کش
و از مر و زارت شروع نمود و چون بخیر عالیجا بقعه تقدی جایز رسید دشت چو سینه نمیت بهای و زوار شمس تقریر و مدویر برادران بینه کلمات مراجع شریف مقرب حضرت خاقانی امیر نظام
الدین علی شبر باری پیغمبر گردید و در زمان از روی مزاج و هنر و روی خواجه صانعی این دشت و سلک نظم کشیده فرو گذر شود معرکه ضربت شمشیر معلوم شود دشت باز روی علی شیر و
این صحنی سبب از یاد گذشت و دیگر سبب بدو علت شد و خواجه صانعی صباحی که در پاپیر بر اعلی در جبه که مر و زارت استاده بود یکی از سلا و لان موجب فرمان واجب الاذعان
و ستاد شمر که بغایت سرخ و بزرگ بود و در سر شمشیر دشت و دیگر نقش افکنده بر طیش روی خاقان منصور که در دین مصرع خواند چو او را بر سبک گری سبک کن با گردن را القصد در کنگره
خواجه صانعی نیز خواند و معاتب شده هر چه دشت آورد و در بالا خانه زندان محبوس گشت و آن جس و در پیشش سال استدا یافت و لکن ایام غزل غرض منظوم گردید و نیزه مقرب حضرت
سلطانی فرستاد و مطلق انقزل دشت آنکه هرگز نشود و کوشش تو فریاد دشت و آنکه هرگز نگردد و بر خطرات یافت اما هیچ فایده بر آن مترتب آنان مرسله کشت امیر علی شیر
از اندام او در گذشت و خواجه صانعی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب ایل مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرده اگر کتب ندهد که تا آنحضرت شخص نظیر ظاهر در آورده و نصیده و مصنیع
سلمان با دمی را بقیع نمود و اکثر صنایع شتری را بفلم پرسی و آن قصیده درج فرمود و مالش غریب مطو زده کشت استاده تعالی خواجه صانعی الدین مطهر شمس بان گاه از بزرگ زاده کلان
مملکت فارس بود و در ایل ایام جلوس خاقان منصور از فراغ بهر آنکه در منصب وزارت دخل خود و بعد از چند کاجی جمعی از مردم شهر از به صنف تقصیر و تصرف متمم گردانیدند و بنا
بر آن مقرب خاقان منصور کشته و در زندان بلده هرات محبوس شد و سه چار روز در حبس بسر برده و ناگاه شهنشاه قریب انقزل و فرمانی بهر مدد و چنان استماع افتاد و لاجده علی الزادی که در آن محل کایه
عصب خاقان شغل بود و بکشتن خواجه صانعی محبوس بود و یکی از ابواب بنا بر غرضی که دشت عرض کرد که خواجه صانعی یکی از زندان جدا بود و خاقان منصور گفت که او را تیار و زیارت مکنم و در
آن روز که دخل ایام و ایل محرم کسرام نه احدی و تعیین و دشمنان بود و خواجه صانعی را از طاق چهار سوئی هرات و مطهر صیاحه را بر در در دانه ملک و خلق کشیدند یکی از فضلا در آن باب
گوید اسی دیده بعالم ستمکاره نگر و در خلجی جهان خواجها و نگر از حالات صانعی بر تو خبر بکن در حال مطهر صیاحه نگر و خواجه امین الدین محمد برادر خواجه فضل الدین محمد بود و در
شراب روح افزا مصاحب امر و یان بهید سبب شافت تمام غایب سیم و چمن خلق و فرکر در اقبال و اقرا ن تیار دشت و جزیره خیال جنتینی و مجالست ابل طبع و اصحاب فضل بر لوح
خاطر سینه کاشت و در وسیع و دشمنان به منصب وزارت خاقان منصور رسید و قریب پنج سال در شیت آن کار روزگار گذرانید و در آن وقت که برادرش خواجه فضل الدین محمد بجانب
عراق شافت مغرور گردید و بعد از چند گاه و بخت و بیکر منظور نظر خاقان منصور عالیجا کشته گشت ثانی و در مر و زارت دخل نمود و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام ستمبار و اقتدار گشت
و یکبار و را نمود و عقید گردید و امین الدین محمد پس از یکد سال فرصت یافته روی بر روی عورت از بالا خانه بگریخت و نامان و وصول خواجه فضل الدین محمد بهر آنکه در کوشه مخفی بود چون
بجانب بنا صاحب علیه و مراتب سینه سرفراز گشت خواجه امین الدین محمد که کج آنرا و بیرزن آمده و ملازمت مطهر حسین میر ششتغال نمود و بواسطه خدمات سابقه و وسایل ابقه مرتبه و در
در جبه یافت چون مخفی حل و رسید و در ایل سنه عشر و شمایه بجهان جاد و ان شافت خواجه علاء الدین علی میکائیل بصفت اهلاد موصوفه بود و بخیف مشهور و معروف
و سالها در دیوان خاقان منصور منصب توجیه شغل داشت و خلاصه از آن مرتبه قدم بر نهاده است وزارت بر خاست مدت و یکبار از آن امر قیام و اقلع نمود و از غایت کمال
نفس درستی و کوتاه و تنی هرگز بر نواخته و مصدا در مصلحت و چون اجل موعود رسید و صحنی از الیکسا جانب کشته و گذشت خواجه نعمت الله سرخ که در فکرم
استیقای نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی سلسله اعمال بزرگ و شغل خیر توجیه سیم و خواجه محمد الدین محمد گشت و یکبار که صاحب ایام ملک و مال حضرت خاقان
کشته خواجه نعمت الله را نواخته کرده و آنچند دشت از دلی ستم بده و فرموده عالیجا بهر التفات آمد و خواجه نعمت الله چند کاجی بر لازم آن مهم بر دشت مغرور گشت و بعضی از

[illegible]

[illegible]

و کاشی در بنا به ترتیب نظام الدین علی شیر بر روی دیوارهاست بر مکتب در بیع الدین میرزا میباشست و بر آن غریباست بحاجت مشهور است و این طایفه در آن مکان
مستور که کسی خود را آید بدو چون ای وطن دیدم که تا قلاب زلفش با یکام خوشین دیدم و فانت طایفه شریفی در شاهرخ شهبان سینه شست و عشرين و پنج
اتفاق افتاد و جبهه خط ماه و سال نه کو بکسل طبع میرزا سلطان پیرسیم این زمان غار نهاد چون آغوشی محترم فرود آمدیم و در چهل گشت نمان چنان هم رسیدن
ازین که جدا شدیم کفتم زیرا که در روز دوم شیخ فضل الدین محمد ارشد و لا شیخ زین الدین خوانی بود و دست میداد و سرافراز بدو پیش بر سجاده تقوی نشسته
ضیافت صادر و در وقت بقیام سیم و در سینه شست و عشرين و نه غایب که سن شریفش فریب نپوشیده بود و در گذشت بعد از مراسم گفتن و سخنرانی در آن روز مدفون گشت میر
نظام الدین عبد القادر در مسلک اجدادات و علماء و اعظم و فاضل و نقباء نظام داشت و در زمان خانان حضور سالها در مدینه شریف طایفه
نقشبند فاده برجائیه صیقل پذیر میباشست منصب جلیل القدر نقابت و امر قضای مملکت خراسان بر او متعلق آن غایب بود و در تخیل این مقام بطریق امانت و دیانت مملکت
میداد و فانت در شهر سینه شست و عشرين و نه اتفاق افتاد و قلم تحفه قسم در بیان واقعه بدین باغی زبان بکشاد عالی ای که بود و در دین فاضل در علم کلام و فقه
ناور شد سوسی ریاض خلد و در تاریخ افسوس غایب میرزا عبدالقادر مولانا عابد الحی با تقی خواهرزاده مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی بود و در نظم
مشوئی از سایر شعرا زیاده و در میدان کوی تفوق میرزا و اگر کتب تحفه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خضر و شیرین و معیت بکرتیج کرد و در برابر اسکندریه
تیموری نظم آورد و در محتاج نظم فتوحات نواب کامیاب شایسته نیز نموده اما توفیق تمام نیافت و در محرم سینه شست و عشرين و نه غایب که در آخرت شایسته مولانا
حبیب الله معروف با فصاحت بیان و به طلاق لسان شصت است در تاریخ وفات بکتاب گوید از باغ و بهر اتقی خوش کلام وقت سوسی ریاض خلد بعد
عیش و صد طرب جان دور و بر و ضربه پاک رسول گفت روحی فلک انصاف بطبعی رفت از جهان کسی که بود لطف شعرا و آشوب ترک و شور و غم
عرب تاریخ فوت و طلبیدم و عقل گفت از شاعر شهبان و شاعران طلب امیر رضی الدین مبارک بدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد بن امیر غفر
الدین عبد الاول امیر عین الدین بن عبد الرزاق مورخ سمرقندی بود و میر رضی الدین جوانی بود و کمال فضل و انصاف و غایت تقوی و صلاحیت و طبع نظیف
مدرک اسرار علوم و ذوق شریفش حاوی فنون محسوس و مفهومی و در عقول شباب از تحصیل فضایل فارغ گشت و در مدینه شریف غیاثیه و در مدینه مدینه بن عبد الله
پایه قدر و تملک از امثال و اقوان و در گذشت چون چهل و سه مرحله زنده گانی طی نمود و در شب سینه شست و عشرين و نه غایب که در آخرت کلام با درجا
رحلت فرمود و در عالی کو بهر شش امیر نور الدین محمد بن که سن شریفش از غنای و متجاوز بود و شایسته این واقعه جان سوز و خنده تحت اند و در اقصای دارالکمال
و گریه و ناله شکبار می آید و فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال و در غایت آن عزیز فضل و کمال و در کوششیت الاخران ملال نشسته زبان حال و حال مصروف
مقال و بهر حال یوسف کو با گردید و بعد از چند کاه آن سیادت پناه در غایت آن فرزند زنده در غایت عم و اندوه و فانت که زانید و در پیش گشته در اول پنج
الاخر سینه شست و عشرين و نه غایب که در غایت حضرت عزت از این قطعه که نوشته شود بحساب جمل شریعت بر تاریخ وفات امیر رضی الدین عبد
الاول سید فاضل فتی الدین که بود زنده و لا و مجاهد بول رفت از دار فاسوی شست شد مقیم کسی ای باب وصول بهر سال اتفاقش عقل گفت اتفاق
زنده آل رسول دین رباعی مخبر است از ماه و سال رخحال امیر نور الدین محمد بن از حکم قضای حضرت سبحانی چون میر محمد بن شد فانی از سال و در واقعه سینه
کسی گفتیم که اوایل ربیع الثانی قاضی ختمی امیر الدین حسین ولد قاضی غیاث الدین ترمذی بود و بنو فاضل و حالات از سایر فضیلت ممتاز و شریفی بود
و در اوقات جوانی از ولایت محلات بدر سلطنت برات آمده و تحصیل علوم دینی پرور داشت و از آنکه زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فنادی و تحریر صکرک و
شجولات را پیش نهاد و بهر ساخت و در فن انشا و شعر معانی صاحب و قوف گشت و در او از زمان خانان حضور منصب قضا سرافراز شده پای قدر و نفوذ
از امثال و اقوان و در گذشت و بواسطه کمال خردست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی فضیلتی و در سلطنت برات اختیار داشت و بهر شریف
بر تو اتفاق غایت حضرت خاتمی کا محبت پیغمبری به جنات احوالش یافت قاضی اختیار الدین در وقت همدلای بود اتفاق محمد خان شیبانی آن امر محسوب بود و بعد
از گشته شدن آن پادشاه عالیجاه از مضر طرابی اختیار بوطین اصل شافیه بر اعانت اشتغال نمود و در اول سینه شتان و عشرين و نه غایب که در مدینه شریف
در گذشت و در مقبره با خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت و قاضی اقبیاسات و محتاج و لا اختصار و در میان فضیلتی روزگار مشهور است و در تاریخ
منبری که از سنگ مرمر بر عیون و در مسجد جامع برات ساخته این قطعه بر لوح خاخر مسطور است از محبت بزرگی شد خبر بکل کر غایت ترفع بر عرش سر کشید
تا ریخ آن بر ایوان شیر عقل ختم غیر زنگ مرمر بر کسی ندیده شیخ نور الدین محمد ولد با جدر جناب شیخ قطب الدین در مسلک بنای قطب سپهر ولایت
شیخ زین الدین خوانی متظم بود و بنده تقوی و پرور کار می از سایر انبای زمان ممتاز و شریفی بود و شیخ نور الدین محمد از غایت حد متعلق و وقت زمین در اوایل ایام شایسته
از تحصیل علوم عقلی و فنی فراغت یافت و آغاز در سینه فاده کرده پرور نمیداد و در پیش جبهات احوال طایفه علم یافت و کوشش بپوشش نموده از نتایج کج طرح
فضایل اثرش بلال کلمات و نغفه و جواهر انقیر کرانبار گشت پایه قدر و تملک از امثال و اقوان و در گذشت و در غایت بی

حالات که نشانی باشد از این امور الثبات می نماید و تمامی اوقات محنت ساعات مستغرق با عبادت و عبادات ساخته باو عارفان است و عروسی مغربی است
 سلام و حکام ایام با اقدام ارادت و اعتقاد ملازمت حضرت را بر ذمه میست و واجب میباشند و در ترقیه حال و فروع بال نظام عالی نظام طریق تحقیق میباشند
 و بعد از آنکه متبیین از موقوفات فصاحت صفات حضرت نقابت منزلت و رفته الاجاب فی سیر السبب و الالاصحاب و در نظامی مشتبه با نظام در پیوسته
 و شبه عقل و ادراک نظیر آن کتابا فاست آب را در زمینه خیال امر محال میباشند و در و دار شد حضرت امیر شمس الدین محمد که میرک شاه شهر شده و تحصیل علوم
 و فنون بسیار علم حدیث یکا نه زمانه و در عقبه منوره مذکور و بنا بر عین و اقف قایم مقام پدر بزرگوار خویش بوده و تبارک در کس و افاده شغولی نماید و زمره
 از طلبه ملازمت آن درس نموده و در تالیف طبع نقاد و انتخاب مستفید بهره مند میگردد و در خواججه عبدالرحمن و الله ماجده قاضی کلان که سالهای فراوان و دیه
 براه بنا بر فرمان خاقان منصوب بعین فضایی شرعی می پرداخت و قاضی قضا که حکم بوده و مات فرقی نام را حسب قوسی علمای اسلام مسلک نظام مقرون میباشند
 و جانب خواجه عبدالرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی و در سال منصف قضا میباشند و قایم مقام پدر بزرگوار خود و در درجه کور بر شا و افاده کورس و افاده
 ترقی قایم نمیدود و فی الواقع خواجه عبدالرحمن از نظام علوم و انواع فضایل بهره مند است با برسطه کمال علم و تواضع و عدم سعادت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و
 میامانی اوقات میگذراند مولانا صدر الدین محمد در سلک عاظم علمای زمان و اکابر فضلاء و در آن نظام دار و بصفت تقوی و پرستشکاری میباشند
 بوده و همواره بخت بر افاده علوم نمیشکارد و در علوم شرعیه سیما فقه نقابت میرست و در سایر فنون عقلی نقی سرگردان شدن نموده و تحصیل انتخاب را در کس
 مولانا کمال الدین شیخ حسین و مولانا زاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین سعود شیرازی و حضرت محمد و شیخ الاسلام اتفاق افتاده و درین اوقات در
 در سمرقانی و مدرسه اسلامی بواب و کس و افاده یکشاده و مولانا صدر الدین محمد را بر ادبیت نقابت داشت مولانا زین الدین محمود و در ایام دولت
 شاهی بواسطه بعضی از ضروریات جلای وطن خستیا کرده و از سلطنت برت قدم در طریق مهاجرت نهاده و روی بولایت در ده و سیستان و قندهار آورده
 و حال و قندار شمول غایت حکام بوده و بفرغت اوقات میگذراند و طلبه از تالیف طبع نقاد خویش مستفید ساخته برسم افاده بطور میرساند و مولانا
 شمس الدین محمد بعضی بنات طبع و لطافت ذهن و تحقیق سبیل علوم و تدقیق در مباحث محسوس پیش زمان خود است و در کمال زهد و تقوی گذرانیده از
 شرایط امانت و دین داری دقیق را مرص میگذراند و تدریس یک صفت از مدرسه شریف سلطانیه متعلق انتخاب است عالاکثر طلبه از سلطنت بر است آن درس و
 نموده و نتایج افکار افادت آثارش محفوظ و بهره ورمیکرد و عارف صاحب کمال شیخ جمال بواسطه لبت اذلی و صغر سن پدر و شش و الله ماجده خواجه محمد
 عبدالملک عاظم اهل قلم نظام داشت اجتناب نموده بخت بر ساوک طریق اهل تحقیق کاشت و دست از ادبیت اجتناب بخت بخت مولانا شمس الدین محمد و
 روح اندر روح داده بقدم اخلاص و طبع طریق مرصیه نقش بند به قدس اسرار و پیش گرفت و بانگ زمانی ترقی بسیار کرده و خصایص اطن فرخنده سانش از انوار
 قیضات آبی صفت فضا است پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عاالدین ابیوری که در آن زمان در سایه سپهر لاجوردی شل و ساکی بوده و سلطنت
 برت تشریف آورده بجا از شیخ جمال را بجانب خود کشیده با سپور و بر و شیخ مدت هفت سال و صحبت آنحضرت گذرانیده بعد از آن بوطن الوف مراجعت فرمود
 و حالا در بلده فاخره برات و مسجد جامع بر غرضه یک نوبت بو عطف و نصیحت خلاقی شغول میباشند و بختان خوشتر و نشانیه بسیاری نقشه لبان با و بصیبت و اکابر
 حیات بخت میرساند مولانا علاء الدین ابی و روسی از جمله مریدان مولانا علاء الدین است که در ملک طریق مرصیه نقش بند به پیش زمان خود بود و از
 کرامات و خوارق عادت ظهور میمود و مولانا علی از مدت مدید در بلده فاخره برات با صناف ریاضات و اداسی و ظایف عبادات و اوقات شریف صرف
 میدود و بمولود نقش بخت و ارشاد بر الواح خاطر فرق عبادتیکار و خواجه ضیاء الدین مریم پدر عالی کهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگ ترش خواجه
 افضل الدین محمد کرامانی بود و سالها بوزارت بعضی از حکام قیام میمود و خواجه مریم از جانب قاور و سلطان ابراهیم است و بطف طبع و جدت در سبیل علم
 قضاظم فضیلت و خورده سبخی و در علم سیاق مهارت تمام در و در سلطوره بخت بر سر انجام عظام عوام دیونی میکار و در مجزل و مزاج بغایت شعوف است
 و به کار مردم خلاق و محاسن اشفاق معروف شجارا بذر انتخاب سبلاست الفاظ و وقت معانی مشهور است بدین بیت که در لغت رسول صلی الله علیه و سلم گفته است
 و افراشته و منور و مذکور باله نحت انگشتش را بر سطلخ خود کرده سحر کارا مولانا کمال الدین حسین شتا و کامی و ایام شب بولون جوانی تحصیل
 فضایل نفسانی موفق گشت و بایه قدر و منزلتش و نظم شجرا و معارف فضلاء سخن آرا گذشت امیر نظام الدین علی شیراز نسبت آن جناب الثقات بسیار بود و بوسه
 ابواب انعام و احسان بروی روزگارش میکشود و حالا مولانا شاه حسین و قصبه و به توطن دارد و در عمر زراعت و جمعا ش میگذراند این طبع ارجله شغل
 اوست سوی بستان رفته و کوی توام آمد بیا و روی کل یدیم کل روی توام آمد بیا و نیز محاسبسم شاهی از نتایج طبع بلاغت سمات است و در و
 نشاندی ای صنم عاقبت از شیوا بر جاسی هم مولانا جمال الدین محمد آگهی از جانب پدر نمیدود مولانا جمال الدین محمد قاضی است و از جانب مادر در سلک حاد
 شیخ زین الدین خوانی نظام دارد و آن جناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میگذرد و از زمانه انعام دهانش بهره ورمیکشت و بسبب زین الدین محمد

خداوند با وجود این خطای طبعی و صفت اهل عقل و طریقت شعور و علاقه به اوست و این است بر نوشتن نسخ شریف مبارک و توفیق فی حق
یاد یوشیده و نام که در زمان خاقان منصور از طبقه قصدا و اهل هنر و طایفه شعرا و مردم دانشور در جمله فاخره دیات و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند و در سائ
ترتیب و رعایت آنحضرت نفر عت میفرمودند و ذکر مجمع ایشان موجب تطویل است چنانکه از طایفه شیوه مستوره و الوالب لاجرم خامه نسخی گذارند و این خط
و کشته از حالات و احوال و آن شاه عدالت نهادن عطف میداد و کیفیت انتقال او سی دولت محمد خان غیبانی در ولایت خراسان طبق عرض رسید کار بسیار است
بار آورده و کشته لیکن قوت تحریر کم ۱۰ لطف الهی سپهر خانه توفیق باز منورم تا در این استان را ختام رهنم سوسی و در حسب الامام گفته و در خطبه خوانند
بنام نامی و اسم سامی میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا شکرک بر مراتب نمیزیر و نور عظمای دانش و حقیقت این سخن منظور خواهد بود و در باب
اعلاق لفظ ظل اند بر باد شاه است که هر چه در کار خانه الوهیت صفت وقوع پذیرد نمونه آن در کارخانه سلطنت صورت وجود و کردار مسیحا که ذات لی مانند
حضرت خداوند جل جلاله است مشارکت منزله و میراست می باید که ذیل شمس پادشاهی نیز غیب شایسته پاکیزه و معرا باشد تا سایر وجود سبحانی تواند بود و کای سبحی به
مصلح امور جهانانی قیام تواند نمود سلطان یکی سروجه خدای جان یکی است و اگر خلاف بعضی و کس یا شیر در یک شهر و یک کشور و از می شهر باری می است
پرو ری خوانند که شریک باشند بگزیده بر طبق آنکه بر می و لو کان فیهما الله الله لفتنا علی الشریع لجماع فتوقی عناء با طرف با دنا به غوغا بود و دوا و شاه و شاه و شاه
کلمه خجسته لا یصلح یفان غیره و جد مویدین می است و کیفیت شکرک سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور شاه به بعضی شرح این است
آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرای با شمس و در کان دولت از رعیت خاقان منصور باز پر خستند بشود است که بدیع الزمان میرزا را استیلا می منصب سلطنت
سپارند و مظفر حسین میرزا را در آن امر به استحضرت شریک که دانند بجهت ساحت بعضی از عظمای که بنمید فرست و کیاست از مثال و اقوال بسیار و خنده بقل
لطف و تقریر بر لوح خاطر بکنان نگاشتنده که به است که سلطان بدیع الزمان که کلان و دانش و ادب و دلا و دما و خاقان منصور بهت و جلی جلیش بر نمید ساس کرم
و جهانانی منظور به استقلال با و شاه و نسبت به مظفر حسین میرزا طریق شفقت و اسلک و شمس یکی از ممالک خراسان را با و سلم داد و تا سایر شاهزاده کان
در اطراف ولایت مکره است شغال دارند بقدم طاعت پیش آمده خیال استقلال بر امون خاطر گذارند زمره مردم کوته نظر این را می دانند و جانی فیه
کره گفته اند به چنان نماید که هر دو برادر بر یافقت یکدیگر در امر سلطنت شریک گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا این الحاقین بجای این است
صورت مخالفت روی نماید و بیگانکاران در مملکت مجال مخالفت نمایند آری با اتفاق جهان میتوان گرفت و در برین باب قیل و قال بسیار تطویل بجای می و معذرت
خدا بیکم آقا و الله و مظفر حسین میرزا بود و خستیاره و چهار تمام شمس و اولاد امیر شجاع الدین برندق برلاس خصوصاً میرزا الف یک اصحاب بر معنی راضی نشد
که بدیع الزمان میرزا استقلال تصدی می پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکریان معتمد علیای شازلیا و امرای برلاس بودند جانب شکرک ترجیح یافته
روز جمعه در او خرد می الحاقه انحراف شده احدی شمر و تعاضد و در سلطنت برات خطبه بنام میر و شاهزاده خوانده شد و نیز در یک سکه اسمی ایشان با نقش کرد
و جوه سکه جات آن زمین گشت و بلوکات و محرفات آن مبداء فاخره به جنس تقسیم شد بعضی لشکر کار بدیع الزمان میرزا گرفت و نصفی به دیوان مظفر حسین میرزا
خصوصیت پذیرفت و سایر ولایت که در تحت تصرف استند بدین شوال شمس یافت و ضبط نصفی از موقوفات ممالک مجروسه و رعمده بدیع الزمان شده
و نصف دیگر در تصرف مظفر حسین میرزا آمد منصب دار و غلی و در سلطنت برات از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا به نظام الدین خیل طغای لغتی گرفت
و امیر یوسف علی کوکلتاش از جانب مظفر حسین میرزا با وی مشارکت جست و محمد لکویه نیابت امیر شیر علی و محمود پادشاهت امیر یوسف با مر شمس منصوب گشتند
امیر نظام الدین در ویش یکایک نیکان که در سکه اسمی بدیع الزمان میرزا نظام داشت کو تو ال قلعه اختیار الدین شد و تمام همکار بر تو میرزا مظفر حسین میرزا
در قصبه درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امر و وزرای خاقان مغفر تا تمام از سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخت ابا منصور مظفر
حسین میرزا شمسند و طایفه بر دوا و پادشاه را ملازمت نمودند و فواید حاجی قستانی و خواجه نصیر الملک ناصر الدین نوکی در دیوانی میرزا بدیع الزمان گشتند
و منصب شراف ایشان بخواجه میرزا الدین حسین و خواجه کمال الدین حسین معوض گشت و صدرت بدیع الزمان میرزا بقا عده کسره و در نا غیبات الدین جمعی بعلو
گرفت و شغل پرانند و رسالت ابید غیاث الدین محمد بعضی صفت اختصاص پذیرفت و مقرر شد که انتخاب حضور خواجه عطار الدین شمس اطلاع علیه بر فرامین بلا
توقیع گشت و در مهم وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین بچی و در ویش احمد فایض دخل کردند و جبه شراف خواجه قوام الدین بچی و در ویش احمد فایض
و دخل کردند و جبه شراف و دیگری خواجه قوام الدین شاه محمود مخصوص شد و منصب صدرت آن همکار با میرزا صدر الدین سلطان ابهر سیم یعنی موسی و نظام الدین
شاه محمود شکر گشت و چند ماه باین ترتیب و این آن و پادشاه سعادست ترین در در سلطنت برات بتدریج حریف و سپاهی قیام نمودند و بموقعیت و مقرر
مید کرد تمام سلطنت فیصل داده ابواب عدل جهان بر روی خلاقی کشود و دنا چون خبر با مع شاهزادگان دیگر رسید بر زبان آورده و نه که چون در دنا
بدیع الزمان جمیع جبات برار تبه تقدم در دواستی با استقلال تصدی منصب پادشاهی میگشت و مارا بغیر از سلوک طاعت و دوا لغویان بپاره و خوار

افضل و از عاقلی تر است این نظام داشت بسم رسالت کامل فرستاده و بران مودت و حسن عطا و بیجا بود که
مهر و آب و آبی قوت با تروی معاصرت و مراقبت بسیار است و تیر خالده مطالب خاصه و جاهانی استظهار مطهرت و موافقت مقرر و حضرت با دین
مرا بشاید فرزند و پسند و در برابر او را چنانست باید که دفع بید و محالان طاعی و رفع فساد و شمنان ایامی سلوک و در و طریقه یکایکی و وفاق با مری نگذار تا
بجای نماند خلعت و ملکات هر و سبب نباشد و پیش از این در بلا و مصلحت و دار التمر کجاست و جاهانی و خل نماید و چون سید فضل بیایس سر بر پا و
کند محل سبب این سخن چند مرتبه بوقوع عرض رسانید و آنحضرت بمخبر کلام عجا و انجام و ادا حلیتم تحفه فخر با حسن مناسبت فضل را عطا فرمود و افضال با نعامات
پادشاهان مخصوص و بهر مناسبت حضرت ملاقات سلطان حسین میرزا از فرمود و در آن اثنا جانگیر میرزا که بخلاف شناسی آن پادشاه و عالیه و سبب خراسان شد
بود و بر خاطر پادشاه جانگیر ظهور نمود که کلا تران ایامات سر خراهاست جانگیر میرزا آورند و مطهرت ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و چون
ملاقات و تزارع بر کشید لاجرم رای شریف اعیان خانبانان اقتضای آنکه لوی فلک ساسی جانگیر میرزا در حرکت آید و چون شایسته بود که بموکب بنایون میون
غریب سفر خراسان میستم کرد و آنکه پادشاه و عالیه و خطه دار الملک کابل را بر جمعی از امرای شجاعت نهاد که اسل اعتماد بودند و پادشاهان و اعیان و رعیت
بر روی وصیت نموده در تازیخ سدهای عشر و تعانه پای مبارک در رکاب طبع کرده و شتاب آورده نصرت نموده متوجه شد و از قبایل شایعی سر بر پا و
ز کابل روان شد و سببی برات غفور و بین نصرت اندر بسیار رفیق سفر عطف پروردگار و چون کلا تران قبایل چشم از توجه موکب سپهر خشام نام
یا هند بر پای میرزا جانگیر که ده بکمان بنشیند و پیشکش بلا زینت پادشاه میکند و در پیش شتابند و میرزا جانگیر نیز بجهت فاشیه و و تخواهی بر دوش گرفته
بموکب پادشاهی میوست و بهر سو پیشتر میروند با منافع عطا و انواع الطاف مغفور و مهابت کشت و چون حدود ملک خراسان از غبار کسم سمنند پادشاه
و فراموشان رشک بنشان شد و خروفت خاقان منصور سلطان حسین میرزا را تراجا سید و بر شما بر بالام پذیر گشت که یکسان در میان و لاد آن خسرو مغفرت
نیا به صورت خلاف روی نماید و بدین و بهر بعضی از محاکم ایشان در تحت تصرف ملازمان ایشان سلطنت ایشان در آید بنا بر آن است ظفر سیکر سید
شیر و بهر سبب معطوف گشت و منازل و مراحل طی میسور و بعد از وصول به ولایت جردان کیفیت جمعیت شایسته دکان و امرای عالی شان و کنا را آب و
تختی پرست و خاطر خاطر آن پادشاه خیر اندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مطهرت میرزا بدیع الزمان و خواستار پیش نهاد و محبت عالی سازه و موافقت
ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پرواز دلاجرم عنان یکران بطرف رود و در عطف و دوجت رسانیدن این جبر جبهه تراجا و افر شتاب به
رغاب فرستاده و چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنود و بدین طبع کوب ظفر اقبال زانق امانی و مال امیدوار شده بترقب لوازم نیاز و شایسته
اشتغال نمودند بیا که رایت منصور پادشاه رسید و بموجب فرمان واجب الاذعان بدیع الزمان میرزا امیر احمد برندق بر لاس و امیر و النون استقبال
موکب ظفر مال حمید و خصال شتابند و در منزل در نام بملازمت ایشان سپهر خشام رسید و انواع مراحم و شقاق یا قند بعد از تواعدت کید عهد و بیان
آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت سارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت اکا می یافته هم عنان خوان بسم استقبال
از در چاق نصرت نموده و در منزل کل باغان شام سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آن دو حه خلافت سمت عطریت گرفت و از جانبین مرهم تعظیم و
تحلیل و ما بعد من القیام تنقی هم رسانید میران و امرای آن پادشاه فرود مکان قدوم سمیت لر دم پادشاه را فوری عظیم دستند و در لوازم و ما
و خدمتکاری سسی و ششام نمودند و اندک که توانستند قواعد اتفاق و یکایکی را بدست یاری و دفاق و فرزانه می شد که انیدند و در باب سامو و دین و دولت
و دفع شر اعدای ملک و ملت با یکدیگر مشورتها کردند و غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و همچنین از آمدن پادشاه حجه شیم دارد و می سلاطین خراسان
جمعیتی دست داد که تحریر آن بجز و تحریک بنان تیر اندیز و فصول آن سعی خامه و زبان مکن التحریر نیست و غالباً اگر آن سلاطین صاحب تمکین آن پادشاه عجا
انین غریب زان مضامیر رسانیدند و ولایت خراسان از تعرض از زبان مصون میماند اما چون تقدیر باک الملک قدیر نوع و یکبر بود از اجتماع انهم سرداران
عالیجاه و اتفاق آن مقدار امر و سپاه فایده روی نمود و دولت عظمت از کرد و کار نیاید بسیاری چیل کار بتدبیر دولت نیاید دست ز تقدیر و
در جهان هر چه هست خدا و زل بر چه تقدیر کرد بتدبیر توانش تعسیر کرد و بفعل الله یا شاکم مایریدانه حمید حمید گفتار و در محاصره محمد جان
شیبانی لمخرا و بهر سبب بلخ را گرفته بکار و ب غارات تاراج کرده معاودت نمودن چنانچه در ضمن حکایات گذشته و نحوای
داستان مسطور گشته معلوم میشود که یک میرزا شایسته بعد م مساعدت توفیق در دفع شیبانی خان برادران سلوک موفقت سلوک گذشت و در مقرر غرض
یعنی تمسک بقدر سه رضوید ساکن بوده بقلم خیال نفس استقلال بر لوح ضمیر نگاشت از این جهت قور تمام بغیرت بدیع الزمان میرزا و برادران راه رفت
و تمهید بساط مشورت اشارت کرده امیر و النون که غایت شجاعتش پیسته با استقلال نایره قتال زهنون بود و بعضی رسانید که مثل این اجتماع که حالا
الوس امیر نمیر که در کنار اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر کرد و فرصت غنیمت داشته بدل قومی بمیدان حرب و معرکه حلق و ضرب بایر شتافت و

و از غایت ملک بخش نفع و نصرت سلسله بیاید کرد و دیگر مملکت بسیار پس برود و غلبه کرد و بر سر خود بر دق برلاس که مبارک اسامی چون قدیر حضرت
 نصرت می یافت گفت که هرگاه بفرم از مملکت خود اسامی بلخ و کیم گلب میرزا که بدین شهر ملک را برادران طریق اتفاق بر می داشتند لشکر بکار بردند و با خبره بر
 خواهر کشیدند و با خبره مردم شهر با انواع خاوان کومت است بر خود و لی یک اند و شیخ علی طغیانی که گاه شش از حاکمیت آن بدیده و حرکتش بر سر از اولاد ملک خراسان از
 تصرف خود دور و دور و بعد از وقوع انصورت اکثر از اولاد و لشکر با آن که کوچ و متعلقان در آن بدیده و از غذا روی کردن شده بهرات خود رفت اول و نهیب اگر
 بر نشان و فتح و شمن چاک کرد و در اول فصل مبارک در صحرا و بیابان علف چار با بایان بسیار خود شدند و در جمیع طایفه قبال سیاه و زبک قیام نام در تاشی این
 گفت و گو خبر رسید که امیر سلطان نقلی خان و لشکر با آن مجرای سبب فقدان قوت محافظت شهر و تفت شد و تیشیانی خان بیکان این طایفه اند و خان تیشانی را با عید و بدید
 فریب داده امیر سلطان نقلی ابواب بلخ را گشاده است و بگویند که در آن مراتب عالی پیوسته سیاه و زبک بکار و ب غارت و تاراج بدیده و با خبره بلخ را با یک خشت سبب
 از آنکه تیشانی خان شنید که سلاطین خراسان به معاونت مظفر طبر الدین محمد با برادرش شاه مظفر مطهری خاطر شده اند و در کنار آب مرغاب اجتماع نموده و راه را در کتاب
 نایره قاتل در بند بر جناح استحال بایت معاونت و شترافروست از آب گویند که شده و در آن راه طرح قتلای گذاشت چون این خبر در روی سلاطین خراسان منتشر
 یافت فی الواقع در آن نشان عبور از آسمان و معاند تیشانی خان را فوق طاقت توان بود و ای امیر محمد بر دق ترجیح گرفت و در راه رجب سال مذکور سولانا
 خطائی در خص کشید که تفرقه و دشمنی غایت جمیع سلاطین و امای خراسان افتاد و این چنین میرزا غریمیت تون و قاین کرد و با یو یکن میرزا روی بصوب مرو آمد
 و اولاد امیر و النون و امیر سلطان نقلی از خون میر حضرت انصاری افتد و سایر امای اطراف سجاده و مرو و غنائ کجانب منازل خود تا قند حضرت خلافت تیشانی
 طبر الدین محمد با برادرش بلیز و خود توجیه بطرف کابلستان بود و با بدیع الزمان میرزا التماس توقف کرد و مضمون این مقال پیغام فرمود جهانیان تو را و چشم آن را و
 که زیر این اوصاف نشان کنه داری اگر سپهر جهانی کند و نپسندی و کر زانه خنای کند و نگذاری و حضرت پاشاه کمال خیر اندیشی و نیکو خواهی آن منس را بفرست
 قران داده و مصحوب بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین که در کان بهار الملک خراسان تشریف آورد و از این مقدم مهمت ششم بدیده و بر تار غیر تاقای کستان ارم کرد و در
 منزل امیر طبر الدین که مطهر ترین انسر زمین بود و تولد احوال فرمود و بدیع الزمان میرزا و شریطه ها داری و در ستم نزل و ساوری بقدر مقده و سعی و استقامت فرمود
 و سیم در آن چند روز بنابر مصلحت فیصل هم محمد بن میرزا و مظفر حسین میرزا القصبه که سویه تشریف برده طرح قتلای انداختند و امیر محمد بر دق برلاس و بعضی دیگر از
 برادر مظفر اقباس که ملاقاتش بر میان جان بستند و چون دست بست و روز در سلطنت بهرات از فرد دولت پادشاه شتری با هیبت بر سپهر عالی منزلت مفاخرت نمود
 از جانب جنود کابل اخبار خوش رسید و غرم مراجعت خرم فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا و حکام خراسان که از ریاض رفعت و موافقت آنحضرت چشم نیگارا
 نفع و نصرت میبردند با برادر سوسم یا س مصلح کرده و بدو هزار دود و دایع پادشاه جهان طاع را و داع کرده و لازم خلاص و تهاصل تهمیم رسانیدند و در راه مبارک
 رمضان میرزا بدیع الزمان بقیام صیام و دای فریض و توافل قیام و قدم نمود و قریب و بعد جبهه ترجیح روح مظفر قاتل صورت بزرگب آتش عظیم فرمادند و چون حال فرخ
 حال شوال برقع از جمال بر و نشان که کلب و ج سلطنت اقبال بعد که تشریف برد و از روی نیاز با دای ناز پر دخت و بعد از رجعت در سحر شریفه سلطان از قزوین
 بپایون رنگافزای فضائی کردند و ساخت کار و اشرف از سلطنت بهرات از سادات علما و قضات مجلس عالی حاضر گشته خان سالاران المله و لیدر و یاران
 چند و چون و هر چه در حوصله خیال کجند قرون حاضر آمدند و اصناف خلایق از آن آمده و پرا فایده خطی و غیر نصیبی محظوظ و بهره ور کردند و سلطان با اقتسام بعد از تمام
 طعام و ختم کلام و احوال و الاکرام برابرش خوش خرام سوار شده و بیایع جهان آبی تشریف آورد و بیطباط عیش تنبیه سبب فرج و انبساط مشغول گردید و بدید قوت
 خوش که دست و پختنم شمار کس را و توقف نیست که انجام کاجیت و سیم در آن پادشاه بهزاده عالمجا جهانگیر میرزا که در در سلطنت بهرات توقف نموده بود و بر تار
 بدیع الزمان استجازه فرموده و توجیه کابل شده و در تاشی راه مضمون بصورت قرون مایه ری نشانی ارضی توست صوف حال آن در ورج سلطنت و اقبال شده در
 گذشت این خبر در کابل بعرض پادشاه و از تهر و طبر الدین محمد با برادرش رسید چنانچه مروت چند و در یک ستم تغیرت پر دخت و روح شریف شاهزاده مرحوم
 به صدقات موقوفه و ختمات ایات قیامت خدا و نفقه و شایسته ساخت روح آن شهزاده نیکو پرست شاد با از نور رحمت بهشت و کر مشورت برادران در بیان
 آو و ن شانزده کان در نیلاق با عین جبهه و معاد و محاربه با محمد تیشانی خان شکست یافتن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین که در کان
 چون دوران فصل شتابانیت ختم شد و سلطان بدیع الزمان بهار سار و با حین از افضای صحرا و سلاطین کشید و بر دست سواران هجوم لشکر فروردین سپند گشت
 و خاقان منصور شرعی انساب غایبم را منسوخ ساخته و نیت توشش از چرخ ختم و در گذشت سلطان جهان نور و ایام و جمیع تحت کاه بهرام افروخت علم الله و در دست
 عالم نسپا و سبزه برگشت سلطان بدیع الزمان امیر جماع الدین و التول و خون امیر نظام الدین شیخ علی طغیانی را در بهرات گذاشته و ایات عالیات کجانب نیلاق با
 غیس برافروخت و در وزی چند در منزل نزل که خبر بهرات رسید و نیت توشش از چرخ ختم و در گذشت سلطان جهان نور و ایام و جمیع تحت کاه بهرام افروخت علم الله و در دست
 قتلای در حرکت آمده و از خود پیوسته نشانی عشر و شتایه در منزل مذکور اجتماع سعدین و قاضی بنیرین است و او را در آن بدیده و بدید که یک رو شکر کرد و در دوزخ

و در دنیا به نقص کلمات یافت و از نویسیان سزاوارده عصمت کمالی حکم را قسری که کلماتش بجهالت کسب در آورده و عذیب حکم را بهر سلطان بحریم کجای خویش را کرده
و کو نوالی قلعه سیار الدین سیلوان در ویش محمد تعلی کرست و جان و قاضی را از بیرون در بخت خویش بهر سبب فعل کرده و موطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان غیاثی را دید
حضرت سیار الدین خان کشت فتح قدس سره نو که در تصرف سیریزین الدین علی بود پیش نهاد محبت ساخت و با عظمی امرا و ارکان دولت فرمود شور و برسان مذمت نهاد که آن از
بلای صناع آفرید که است و گرفت آن جنگ بیرون از خیر کنت مذکر و وی لا اقتدار و دای حکمان بر آن قرار یافت که با سال سایل سیریزین الدین علی را عزت و درند
خواجسته الدین محمد شری که با خجابه راطه محبت و اتحاد محکم است و منکحل خدمت شده و غمان غریبیت بجا نیست و تیره و تیره که در تیره و تیره وصول خاطر سیریزین الدین علی را
بغلاط ایمان و تاکید توابع ایمان الطینان داده بدرگاه عالم پناه رسانیده و خجابه راطه آبی تعالی قلع و قمع و خیر و امان خاصه خود را نیز تسلیم خدمت بایر سلطنت کرده و از
سایر تصرفات برین شد و ذکر مذمت حال مولانا عبدالرحیم و تکلفهای مالا اطلاق نمودن از اکابر و فضلا و از رر رسانیدن و استحقاق بولد و نش
مولانا عبدالرحیم صدر است که اوقضا و لایت ترک است و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند کاسبی در سفر قند تحصیل علوم شغولی کرده و از آنجا برات آمده
بدر سر بعضی کار و علمارفته روی کسب کمال کرده و اما چون قابلیت اصلی و استعداد جلی فطرتش منسوب بود دست غنایت عالم علی الاطلاق ابواب علم و دانش
بر روی روزگارش کشود که حاصل کند هیچی و در سیر که روشن کند چشم کور توان پاک کردن زنگ این و لیکن نشاید زنگ این طرفه تر کند و بجز آنکه مسئله از هر جا مولانا عبدالرحیم
معلوم شده خود را فاضل و کامل تصور و و چون از خراسان گذشته بر گشتان فت چنان خان ساخت که در بدنه فاخره برت بدر کسب علم داشت و خود را از روی دانایان و بعضی
گشتان این سخن ابرقرون بصوب هند جمع که عظمی شدند و نشاندند عویر اهل محظ و مانع کردند و در وقتی که محمد خان شیانی بر زمین ملک تمانی نشسته بود و ترکستان رسید مولانا
عبدالرحیم مجد است تان سلطنت شیانی فتنه منظر غنایت کرده و در صاحب منصب صدرت کرد و بدو پاییز لیش ارتفاع پذیرفت و روز بروز غنایت خان نسبت بیشتر
پیشتر شده و جمیع امور ملکی و مالی دخل گرفت و شخصی بود و غلبه الحال مختلف الاحوال علامات نبوت مانع و سود و بیت مزاج از گفتار و کردارش پدید آمد و امارت ملت فتنه و بی
رایی و حرکت و کلماتش بود و دماغش زبون و ایم مشوش از آن در قول فعلش بود و در قولش زبون و ایم مشوش از آن در قول فعلش بود و در قولش زبون و ایم مشوش از آن در قول فعلش بود
نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقل تمامی عقلا بسجده بر عهد فانی می آیم و دانش من بهر تبه است که اگر شیخ ابو علی سیدنا زنده شود در عین مباحثه و الزام منیا می کاسبی برین محظ
و عزت نشسته صاحب علم و فضیلت تعلیم نمودی و اچنانا جهت شیت جرمی هم تبه بر این سوار شده و نهاد و باز با سیریزین الدین علی در مجلس شریف کار و مشرفی داشت
پیر این و بنیان پوشیدی و بهر کسب استماع اندک کسب که به مخالفت مزاج او بود و علی الفاظ ناخوش بر زبان گذرانیدی و ما نیز در خان چکیس را ضیبت نکردی و در هیچ و از بجان ظالم
نوازم سحر کجایی و روی بقصه چون شیخه از الملک خراسان محمد خان امیر کردید سادات و مشایخ و قضات و علماء و فضلا و سایر ارباب علمای را طوعا و کرها مولانا عبدالرحیم
مجمع عیانت نمود و خجابه مولوی در تبه دل خیا که در شد پانزده هزار تنگه خالی که فعال از آنجا عت طرح کرده و نوجه را بحصول برصول گردانید بعد از آن بر کس از روی
التماس سیریزین الدین علی که طلب غیر نمود و شکستن امور که در آن دان و جهو طوایف نام را پیش آمد آن بود که نیا ن طبیعت مولانا عبدالرحیم بتنه غلبه داشت که اگر لیش
غریزی ده تجو رتب و ملازمت او کردی و هر روز و رخصه لایق و ترکی مناسب در نظرش در آوردی و در روزی از هم چون او را دیدی بایر سیریزین الدین علی که است و مولانا عبدالرحیم
در او لیش اسلام را فی الحقیقه تعظیم کرده و تبه سایر اکا و قیامت نمود اما چون این مره و مجلس خانی غار آمد و شد فرموده راه سخن با قند نسبت بهما ایشان را خور قدر و تری که
و شدند شریط تعظیم بجایی آورده و متعجب نسبت به یک تعیین کرد و مقتضای اشارت خانی از جانب شیخ الاسلام القاسم نمود که بتو را م سالتی منصب روئی خود را
قبول نمایند و میر لیل عقد قضایا با ریظا مالدین عبد القادر توفیق نمود و قضای القضا می مالک خراسان را علاوه آن منصب گردانیده و قاضی اختیار الدین حسین و قاضی
الدین محمد الامامی را نیز بقا عده ستر از تصدی فیصل و قضایای شرعی ساخت و از اعتبار بلا مشاکت غری سید صدر الدین ابراهیم و سید الدین ابن رضاض و خواجه
علاء الدین عبدالغفر نیز بهر متعلق گردانید و رقم غل بر حیفه احوال رسان این بقاع که در زمان و افت مصحوب شده بودند کشید و نسبت بآب مناسب سایر بیعای غیره عمل
کجایی آورد و صدور بدیع الزمان سیر از مظهر حسین میرزا در ملازمت خویش باز بهشته فرمان داد که بدستور سابق ایام مام و قاف با کجاست اقران سید و اما آن
جاعت و تکلیفات مالا اطلاق کرده بر محظ مخالف معامله از ایشان خبری مطالبت نمود و با وجود آنکه از این اقبال و اقران محروم و راسا زده و در آن اوقات خجابه
محنت و سختی و کجاست که شرح آن بهوشن و گفتن رست نیاید از آنجا که مبادی احوال مولانا عبدالرحیم رشت و روزه خویش بایان آمد و منزل جان فریگیر
آخر که نزدیک تر بود و روی را که سفند که نوکران و هم گرفته بودند و نشست بر سر که سفند با سیر سلطان ابراهیم و محروم و مولانا فیات الدین جمشید جیلانی تسلیم نمود
فرمود که در وجههای هر که سفند مبلغ بیت تنگه خانی که سفند و دنیا تیریری باشد جواب کو تیا گشت قبول بر دیده نهادیم چون روزیکه بود و در پیش نوکران و در تنگ
کسی بهر اند شیم که کو سفند از بجائی رساند التماس نمودیم که از شب کو سفند و درین و تلخا نباشند که صاحب کس فرستاده منزل خود بریم و بیت کرده جواب که می
این بهمن رجه قبول نیافت و ما نا کام عرض عصابی که بشکلف در ایام صدرت بیت سیر قسیم چوبهای جوایی برشته کو سفند و پیش اند خیم و منوجه سنازل خویش شمر
چون مردم بازار خوش که قبل از این چند روز از اجوت محل عصبان بر مرکب با جو سوار دیده بودند باین حال مشاهده نموده و متعجب گمان رخصه افتادند و سیر سلطان ابراهیم و سیر

[illegible]

در اردو و بی ساری و در شاه بروج مسکون و قاتل کشته شد موجب فرموده ملک رومی فتنه ساکن کرد و به بنابر اظهار نامه سلطان با بنده براساس شیخ عبدالعزیز و دل که
کتاب آمده بود و در راه عالم لایت سرحد در میان شکایت ایشان زبان کشود و میر احمد مراد و اهل نوکجا و بیج الزمان میرانی بجلد با سیاهی که و ظل با این جمع کشته بود
میر احمد استرا با شد و حاکم جرجان خواجده و حارب برآمد و بنی بجا بنی جرجی در عاقبت صعوبت دست او محمد علی که نزد بیج الزمان میرا محبوب ترین حاکم بود و کجس پیر
و لطف طبع و حدت نعم از ایشان و اعوان بسیار داشت و آن ملک ستمها و کشته شکست بر لشکر بیج الزمان میرا افتاد و آن پادشاه عالمجا با باغی از خلوص از ملک
مردن رفته راه و لایت ستمستان پیش گرفت و تا حد و ششاد حاکم این ملک فیر و فخر حضرت را استقبال کرده سرسپهریم با جلال رومی داشت و نظر حضرت خویش
بیکش و ساهری فرستاد و سلطان بیج الزمان میرا زاده بر یکسال در میان سیدیان سیر برده نوبت و یکرازم بارگاه عالم پناه شاهی است و در شهر سیر ستمش عشرت
و رخا سان استان ملک بکشتن سید و ملحوظات عن التفات کرد و بدو صاحب اردوی گهانی با دبا سجان فتنه و آن ملک از امر ملازمت ستمخانه نوده و اب کامی شاهی
حضرت و نظر حاجت اقران داده مقرر شد که بیج الزمان میرا و شنب خازان متوطن باشد و دیوانیان نیز بر سر و مبلغ هزار تنگه در وجه معاش و سرسپهریم نماید و در یک ستم
عشرین و شصت و یک پادشاه روم سلطان سلیم بنا بر اقتضای ملک الملک واجب السطیم تیر بر سید بیج الزمان را بخیل و بیکرم نموده معز و بیکرم سهراده خود با سلام بولان
و سیرا بیج الزمان بجلد زنجیر راه که در آن ملک و قاتل کشته شد و زانید مرض طاعون گرفتار کرد و دید و صحنون که کرمه و نامد رومی فتنه با بی ارض موت صفت حال آن میر احمد
اقبال کشت و چون زمان حیات مقرر کرد و می اینها انفس المظلمه را بیکساجات گفته بزار حضرت و کشته است ای دل نبوده و لیت نیا جادید زنده و عالم از و سیر
انوار کالت و سدا خبر دل بر خد بروج ملک باشی خوشید خورشید حیات کی بود پانیده و ایم نبود و نور با نیده چشمه که کله و خواجه و دیده باشد سهر
یک جل آید کل شیء با لک الا وجهه له حکم و البیه رجیون و چون سلطان بیج الزمان میرا و من بیت با علم قنا افشا ندانوی یکسیرا و کارماند و سهر سلطان السطیم الزمان
محمد زمان میرا که از قلعه و اسفان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاه شفا فتنه و شش و ستمش عشرین و شصت و یک پادشاه روم ملازمت شاه بود و چون شاه با استقبال سلطان
سلیم نصبت نموده محمد زمان میرا با خواجی جمعی از مردم از آن پوریش تخلف کرد و رومی با سهرابا آورده بجلد و وصول مجدد و نبر جویب قاصدی نزد حاکم انولایت
امیر کمال الدین حسین فرستاده و با طاعت و انقیاد و دعوت کرد و میر حسین بلا حفظ رعایت حقوق سلاطین و دودمان تیموری که دوباره آبا و اجدادش ثابت و شسته
محمد و م زاده را آتشال نموده با نبر اسور و خدمت شافت پیشکش کذرا نیده و ملازمت عالی عثمان بطرف جرجان یافت چون این خبر بیج سیر غیب بیکش که آتش
برادر خلف بیک حاکم استرا با بود و رسید مشویم شده منبرم کرد و دید لاجرم اشرف و عیان جرجان شانه زاده را استقبال کرده لوازم نیاز و شاکهای آوردند و میر احمد
زمان کامیاب و کاران با سهرابا و در آمده ملازمت آن ولایت را با صاف لطف و احسان نوازش نمود و از آنجمله خواجه غیاث الدین بکشی که برادر بزرگتر خباب
سیف الانامی مظفر بود و در منصب مارت دیوان عنایت فرمود و سیر بیک خراججا با بنی بیک را بر لوجی ساخت و زمام مهم دار و عملی آن ولایت با کامیاب
کفشگر داد و وجبت طلب متابعت فرمان بر دومی رسولان نزد ملازمت آن الوس صایان خان و کرامی فرستاد و آن مردم طرق خلاص و خدمتکاری مسلک و شسته جمعی نیز از
کوه ساهی ایشان ملازمت شافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی عیان و سیاه پوشان جرجان غاشیه خدمتکاری آن در و بیج نیز
بر و پیش گرفتند مگر برادر و دیگر خباب سلطان الانامی خواجه نظام الدین محمود و سهر زنده خدمتکاری میر محمد مظفر که در موضع حصین تخصص نموده طرق مطا و عتیکای
نیار و در محمد زمان میرا بجز و این فتح خود را پادشاه با استقلال تصور کرده رومی بیضا پیش و نشاط آورد و مدت و سه ماه و سیاحت و بارگاه عشرت دست کا و جام
شراب با نید ساغاقاب و در بزم فلک آید بود و بر شام آن شانه زاده خسته فرجام از ساقیان کل اندام اقلح مدم طلبیده و تخرج نمید و در خلال این احوال خباب
سلطان سیف الانامی از خاسان توجه از با بجان شد و در منزل کلید زنجیر سیدلای محمد زمان میرا استرا با و سموع نموده از آنجا با سفر این شافت و بیرون سلطان را که حاکم اولا
بو و بخود ملحق گردانید و یک کدین بیک اخراج سید بنا بر آنکه سبب خبر وصول سلطان سلیم تیرا را حیف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود و خباب سیف الانامی و سایر
تتانی طی سافت نمید و چون بقریه جوارشان سید غرقا و بیس قوری از دگاه عالم پناه آمد و خبر صحت ذات اشرف علی و وجبت سلطان سلیم رسانید و فرمان
بهایون که بنام سیف الانامی در باب تراج ملک جرجان از تصرف میرا محمد زمان صد و ریافته بود ظاهر نمود و بنا بر آن امرای عالی شان بیج و سهر و کشته با دمی صدکا
و نذورات چستند و غنیمت استرا با کرده رایت توجه بصوب بسطام برافزختند و در شاره راه قاصد و در و غلبه بسطام سید و سهر خواجه بیکشگر را رسانید که کیفیت و نتیجه
آنکه خواجه میر احمد زمان باغی رسیا جرجان با خست بسطام رفته بود و محمد آقا که در و غلبه بعضی از قوامی انولایت بود با اتفاق بعضی از مردم جلد سهراده بروی گرفته
با و جمله اش جلد اشغال داد و بقوت دولت شاهی خواجه میرا در آن معرکه کشته شد محمد آقا سهرش این سلطان و املا رسال داشت و ایشان با معنی تعال نموده به با ندرت
در آمدند و چون خبر قتل خواجه میرا بیج برادرش آقا میر سید مصطرب و تمام نزد محمد زمان میرا رفت و کیفیت حال عرض رسانید و شانه زاده را برآخذ و قید خواجه غیاث که
علی و ابن بن بیک مرغیب و تحریص نمود و میر حسین نیز بر جری نیرند و ملت شده آن دو عالیشان را ملاحظه و معذکر دانیدند و در روز محاربت بشرف شهادت
رسانیدند و القصد محمد زمان میرا بعد از قرب و وصول امرای خاسان با اتفاق میر حسین نیز بر جری و سهر و در آن الوس صایان فانی و کرامی را سهرابا و بیرون خرامید و مقارن آنها

سابع و در یک درک و نیکوترین است
 اولی خسته و یک شربت فضا و اگر آتش شربت
 است ملک بزرگ و نامور و درین یک شربت آید
 خصلت دای و پیش روی گوشت علی کشتن خاوی
 از درین چند و لیدر بیست و هارص بدین
 کی شود این عهد که با نظام کریمه معدن خود اهتمام
 ملک آری که شین و فایم کرد و خاسان و هشتادام
 نیک و شش شش نام کی بعد که قطره نشاند خام
 تربیت صل که کام است زور عنوان سخن نام است
 بر کرد و در کشتن به و در غیره مایش چو زبده و کر
 بحر طایب و یک که سخن بر سر و غ دال و بل سخن
 بحسب الطرائف عالیشان عزت و عاوت توانان نغیلا اشرف و الاعیان مکرر به مدق و صفا جناب اقا محمد صادق

192
22
20

DATE DUE 9.11

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

		1121

